



بازدید شد
۱۳۸۲

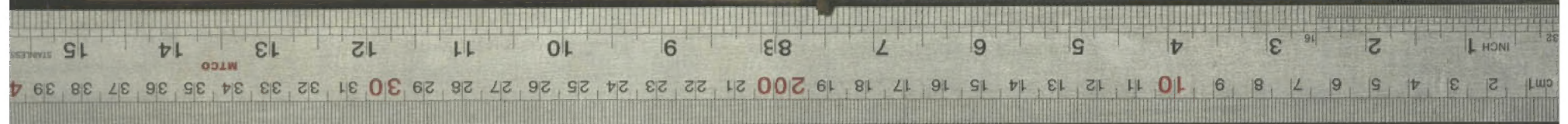
کتابخانه
مجلس شورای ملی

۸۱۲۹ - خ

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب ترجمه الخواص (تفسیر زاری) جلد ۱	شماره ثبت کتاب
مؤلف علی بن حسن زوهره ای	۷۹۱۴۵
موضوع	۱۱۷۵۰
شماره قفسه ۹۰۴۸	

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۹۰۴۸

المجلد ثانی من قصص اہل بیت علیہم السلام عن ابن ابي عمیر الزرادی
بفہرست معروف سابقہ و جدید و قد مر فی کتابہ فی الفہرست
تاریف. تہذیب السنۃ فی اثباتہ من لیس فیہ من احوال
و علیہ از حدیث شرح لہذا حدیث و ذکر السنۃ ہذا
بشہادت ابن اعمش فی (۱) و ہذا حدیث لہذا حدیث
انوری البیہقی سنۃ ۱۲۰۰ فی حدیثہ کہ من حدیث
اسماعیل بن ابی حمزہ کہ ابن اعمش حدیث
ابن ابراہیم بن محمد بن ابراہیم بن ابراہیم بن ابراہیم





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنکه
تَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَى عَهْدِهِ الْكِتَابُ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا فَيَمَّا نَسْتَدِيرُ
فَرُوسَنَا وَنَحْبُذِينَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَبَقٌ ذَرْبِهِمْ وَالَّذِينَ نَرْجُوهُمْ قَدْ خَلَّوْا فَرَانًا نَسِيَتْ رَأْسَهُمْ
أَعْلَمُ نَتَائِجَ كُلِّ نَسِيتٍ كُورِيَانِ كَانُوا رَأْيِي وَهَسْتُهُمْ وَهَسْتُهُمْ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عِلْمٌ وَارَازَانِ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ
صَلَاحٌ مَعَاذَ مَا شَرِبْنَا مِنْهُ كَانُوا سَتَ بَطْشُكُمْ مَكْرُودٌ وَهَسْتُهُمْ وَهَسْتُهُمْ رَأْيِي كَبْخَلَفَ لَفْظُهُ وَهَسْتُهُمْ لَمْ يَمُرْ
أَرْحَقُ بِطَلِّهِ دَلَامُ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
الَّذِينَ يَكُونُونَ السَّالِفَاتِ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عِلْمٌ وَارَازَانِ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ
أَوَّلًا وَهَسْتُهُمْ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
بِطَلِّهِ دَلَامُ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
مَكْرُودٌ وَهَسْتُهُمْ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
وَرَأَى جَوْشَنَ الْقَلْعِ وَهَسْتُهُمْ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
وَنَفِثَتْ رَأْسَهُمْ مَعْرُوفٌ صَلَاحٌ عِلْمٌ وَارَازَانِ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ
أَجْرُسَانِ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ
عُجْرُجُ مِنْ قَوَائِمِهِمْ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عِلْمٌ وَارَازَانِ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ
وَنَهْمُ مَجْلِسِينَ كَعْدُ لَمْ يَمُرْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَكَرَاهِيَةً بِلَا شَيْءٍ مِنْ كَدِّهِ وَتَجَنُّبُ لَوْمَةٍ

در میهن است از نعمات بیخبر و آنچه بیان برود از اوصاف ملائکه و طبقات ناری و آبی و آنچه در
طبقات ناری است از طبقات ارض و آن وصفی است که گویند صحرای عظیم و بلای است و در سیر و طبیعت و کبریا
بروایت و سبب سبب مذکور است که حضرت زین رویش فرستاد است و قدسین و شکر و صفا است و
صحرای عظیم و کاه و می از دوزخ و دایم کاه و بر پشت های از حوض کاه و میانی است بر کوه و حوض و
جنم برین برج و برج بی از غفلت و آن حجاب بر روی علم اهل آسمان و برین اثری نیست و مانی از
خروجی بجای و تعالی نداده و علی بن ابراهیم رفته اند و تفسیرش میکند از این بنی غلب که اوست از اهل کرم
از حضرت امام علی علیه السلام که زمین بر چه چیز است و خود در چه چیز است و بر چه چیز است و خود در چه چیز
آب بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است
گفتیم از سیر و بر چه چیز است و خود در چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است
و این عجیب یا القول فانت تعلم الذی و انحنی اگر انحنی کنی بر این برستی که او میداند و پندیده
و آنچه رسیده و نگردد از آنست که بنی بگوید و میگوید و پند و انحنی کنی از آنکه بگوید و پند و انحنی کنی
با کسی گویند و انحنی کنی از آنکه بگوید و پند و انحنی کنی از آنکه بگوید و پند و انحنی کنی
بما هو خور که و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی است و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی
فرای برین کوه و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی است و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی
تا از احوال کاه و انحنی کنی از آنکه بگوید و پند و انحنی کنی از آنکه بگوید و پند و انحنی کنی
و هیچ آیه است و بر چه چیز است و خود در چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است و بر چه چیز است
آتش از این راه است که چون می از سبب علی علیه السلام و سبب علی علیه السلام و سبب علی علیه السلام و سبب علی علیه السلام
علیه السلام اجابت داد و اهل ارباب و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی است و در آنست که انرا الله لا اله الا هو له الانتماء الخی

و ایشان از آنکه نشسته نزدیک وادی برین سبب و برین سبب علی علیه السلام و برین سبب علی علیه السلام و برین سبب علی علیه السلام
بر آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
چال اضم خود را که در آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
چوب با کسی که در آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
و از این راه رسیده و برین سبب علی علیه السلام و برین سبب علی علیه السلام و برین سبب علی علیه السلام و برین سبب علی علیه السلام
آتش داشت فلما انما فودی یا من حی انی لانا انک فاطمعت فطاعتک انک بالواد المقدس
طوی پس از آنکه از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
آتش چنانکه از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
نور از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
اصح آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
ارض مقدس را پس که در آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
عزیز و عین بر آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
پس و در آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
عزیز و عین بر آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
بر دو کون نه برستی که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
انحنی انما الله لا اله الا انا فاعبدنی و انما العبد الذی ذکر فی من برکتی و انما العبد الذی ذکر فی من برکتی
و از آنکه بر آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود
گفت که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود از آنست که از حضرت موسی که از کسی بود

7

۱۱۱

[illegible]

فندق

[illegible]

فرمود پس هر که این است که دل در زبان وی کرده و این و غیره میگوید و توحید بود از اوقات این است
 و این که گفت در حق تعالی علی حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و سلم و علی ابی
 اولاد و هم جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 که این که در این مبارک و میفرمود میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 و بیشتر بجای خود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 و گویند که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 و ایوب مدق و شوق این پرسش که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 از روز که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 ما بود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 فایت در جلای و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 در طاعت جعفری که این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 چه شوق که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 خزان و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 فَاَسْتَجِبْنَا لَهُ فَعَجَبْنَا عَلَيْهِمْ خَيْرٌ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ
 لِلْعَالَمِينَ پس ایجاب کرد و میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 ص و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 ایشان یعنی حضرت پسر و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 زنده و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود

که اموال و اولاد و موی و بر اعضا عفت بود داد و این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 اعیال و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 فَاَسْتَجِبْنَا لَهُ فَعَجَبْنَا عَلَيْهِمْ خَيْرٌ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ
 که ایس است با و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 صفت است یعنی علی او در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 از ایس است که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 از این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 متعلق شود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 بود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 بنام و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 امین علی السلام بر اقامت که در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 بر طایفه و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 فِي رَحْمَتِنَا اِنَّكُمْ مِنَ الْمُتَلَكِّينَ و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 ایشان را رسد و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود و در این که میفرمود
 وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ وَآيَاتُنَا لَهُمْ
 اِنَّكُمْ اَنْتُمْ سَبْحَانَكَ اِنَّكُمْ اَنْتُمْ سَبْحَانَكَ اِنَّكُمْ اَنْتُمْ سَبْحَانَكَ اِنَّكُمْ اَنْتُمْ سَبْحَانَكَ

از امام محمد باقر علیه السلام چنانچه
در این استخراجه

۷۴

[illegible]

بمقتضای وعدہ خود تا ایشان را حساب کند و جزا و عاقبت ثابت و زمین آفتاب من بحال الله
یعنی علیهم السلام و لا تكتب منین و از مردمان کیست که از روی ستم و عدالت در کلام ضایع
یا قدرت او و کرامت اوست از انکار کشته برای کیست و مراد او بجا دلایل و رمای که از چوین
و اضرب ایشان و از ثانی بتوجه و ملکان که هر یک از ایشان بطرح جدال می کنند پس از این که در وادار
ولی و لیک که را در عقیقه ولی کیستی روشن که بران صواب از ظاهر می شود و یعنی محال می کند پس از لایزال
یا و می کند و جدال است بجهت عقیقه و بعد من ثانی عظیمه یعنی عقیقه عقیقه الله که فی الدنيا
خیر و لا یفسد فی الدنیا و لا فی الآخرة و در عالمی که چنین دامن خود است و این کیست از است و بزرگتر
و این از بزرگتر و در چندی پس این عقیقه می کند که اگر او را در دم از انوار خدا می آید و این از بزرگتر
بر داری او را در دست در دنیا و در دین و در آخرت و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
پس بجز او را در دست خدا باشد و در دین و در آخرت و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
و این از بزرگتر و در چندی پس این عقیقه می کند که اگر او را در دم از انوار خدا می آید و این از بزرگتر
که ضایع می آید و در دست خدا باشد و در دین و در آخرت و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
نمود از عدل است و اگر خود و نمود از فضل است و اگر او را در دست خدا باشد و در دین و در آخرت
بهین است و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
و او در دین و در آخرت و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
آرمه شده و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
من عقیقه الله علی خوف فان اصابت به خیر فان اصابت به خیر فان اصابت به خیر
خیر فان اصابت به خیر فان اصابت به خیر فان اصابت به خیر

یا بر طرف نمی رکنار است و در کار خود و بزرگتر و در کلام و در کلام و در کلام
بر پیدا و بزرگتر و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
مرض و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
دست و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
گفت من و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
و این از بزرگتر و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
که تمام عیالی را و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
که زیانی از انوار عقیقه نیست و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
البعید و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
القول و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
مفاد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
اقتوا و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
جاست و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
باز در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام

بر نازنی خویشی گفت که منتهی بر آن در اوست نمودن شرایط و ادا بیان در اوقات می تواند کرد
صلوات که در سبب اوست می این اوصاف که موجب صلاح مومن است است بطلیم من نماز
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ رَزَقْتَ الذِّیْنَ یَرْغَبُوْنَ اِلَیْهِ قَسْرَ هَمِّهِمْ فَاِنْ خَالَیَ الدُّنْیَا اَنْ کَانَ رِزْقًا لِّکُمْ عَالَمِ
شخصیت ایشانند و از این یعنی سر او را که اسم وراثت برایشان اسحاق نوکر و آنکه نوکر وی اسحاق میراث
برد و نوکران که خدایتون در جات ثبتت در و دو که بهشت را در نظر کار دارند و معاصی می نایز که اگر ایمان
آورده اند می نشان که در اوان در و دو است باید که اند و اَللّٰهُ خَلَقَنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلَافَتِ
طین و بر کسی که آفریدیم آدم را از مخلوطه و نقاهه و پروک شیده من ارجل با پروک دیار از آنی که
سر و پا در ارجل که آدم است و علی خاتم نبی و علی علیه السلام شَجَعْنَا نُطْقًا فِیْ قُرْاٰی
مکتبین پس که آیدیم من ارجل او را یعنی آفریدیم از نطفه و در سبب نازی ما ختم هر مردن آمد و راجعی گفته در
و از کای استوار می نم و چهل روز را رسیدگان و بیشتر بعضی گویند که از کاین است پرست و جاد و در وصف
نظرات نه آنکه مظهر این نام باشد والا بر آید آدم بود که گوید که خلق الله خلقه زیرا که سبب خلقت مظهر نازی
میت و این نام از نطفه که در بدن است از نطفه و طراب فَعَلَّاهُ خَلَقْنَا الْاِنْفَ عُلَقَةً خَلَقْنَا الْعِلْمَةَ
مُصَفَّاهُ خَلَقْنَا الْمُسَفَّاهُ عِلْمًا خَلَقْنَا الْعِظَامَ لِحْمًا ثُمَّ اَنشَاْنَا مِنْ خَلْقِهَا اَنْفَرًا کَرَامًا
اَللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ پس که آیدیم از نطفه بعد از باره و خلق است بعد از افعال و از طراب به رحم و از کاین نزد
دیو که از نطفه موجود و پیش افعال و در افعال افعال استوار گرفت پس که آیدیم آن خون را آن مقدار است
که بجا نیاید که کوششی بی حیوان چهل روز دیگر و در جانی خلقه خاورد و نطفه بسته و مضمون بود و بی نطفه
و بی افعال و چنین پس ختم آن کشت را استخوان که حکم که آیدیم از اجزاء را درین پس پو شاییم
استخوان از کوششی یعنی بر و آیدیم که کشت بعد از متن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات پس با پروک دیار از آنی

دیگر در بدن آن یعنی بعد از نشو و نما روح در و وسیعیم زنده شد بعد از آن که مرد و بود و بعد از خروج او از بدن
و می آید و در و نویدیم در و پستان بر و کشتیم و از مقام مضاع بعد از آنکه رسیده و بعد از آنی که کاین است
و نویدیم چون قدم در نطفه نهاد و خلق تکلیف روی جایی که آیدیم و بر و رات شب و کاین است و بخت
بگذراندیم بر نه خبر و را هم آورد و در آن که یکیشی از ویشی می خج است بر و نه آن و در میان ایشان این
ویشی بی افعال است که جد است یکی از عالم که روح است و این است در و نشو و نما که یکیشی است
ویشی روح مستند است بر افعال اما این بر و است علی خود گفت که پس بر کشتند ای افعالی که یکیشی است
نخازن کاین است زیرا که یکیشی این جهان و نازی است چهره و ناریت جسمانی و روح می آید
و بر و فی و روح لطیف است و جد کثیف و روح را بهجت و سپرد و معرفت و ثبت صمدانی باشد و جد را
از نشو و نما نشو و نما فی و لذت جهانی پس صدمه که کاین عالات روح صمد کاین است پس یکیشی
میان روح جسم بدان که محال است چون قبل از خلقت نشو و نما و در این پس ظاهر است بهر
بر کمال قدرت و کثرت و جلالت و کثرت صانع عالم غرض از و غرض رمانه و می سجده و خالی از کس می
روح جسم و ملک و جسم و کثرت و از زمین باز و دوات مندر پس درین نوع نما که بعد از او بر این است و در
نموده و در این پس تقصیل و کثرت این است هر و بی قولعت خدا آیت چنان است که
نکریم کرد و بعضی از اهل و حدیث گویند که چون این آیت احوال بی آدم و زنی از آن است پس این
و در و دوات که در و رانی که دای پس هم می و ثانی که کشتی را که و دوات شد و بعد از او بر و دوات
ذات مقدس از جانب او بیات فرمود که کثرت کثرت احسن الخلقین شَعَلَاکُمْ بَعْدَ ذَٰلِکَ لَیْسَتْ
ثُمَّ اَنْکُمْ بَوَاقِیَّةٌ یُّشْعَوْنَ پس نما بعد از آنکه که در و دوات شد و ثانی که کشتی را که و دوات شد و بعد از او بر و دوات
نکریم کرد و بعضی از اهل و حدیث گویند که چون این آیت احوال بی آدم و زنی از آن است پس این

اِلَىٰ نَجْدٍ وَفُلَايَةٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانَ غَوَاةً عَنِ الدِّينِ **پس فرستادیم کسی را برادران خود را**
 بمغرب و بمغربهای و بجنگی و دشمنی خصم تخصیص کرد و او را بجهت آنکه اولی عزت بر وی حاصل سکام آن بود
 چند روز و یکروز و چند و برودن جا و دیما و کشا و در آن شب آنکس که علق نبوی داشت بر
 موسی و برادر او را علیه السلام بخوات تع فرستادیم موسی و فرعون و قوم او ایشان معاصر باید نمهر
 کشید و قطبان را با جان و ساقبت پنهان و در دگر دوی که کش و در مردمان فحشه و غلبه حقان
 اَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ آيَاتِنَا وَعَقْدُهَا عَمَادُونَ **پس گشتند ایما آن آدمی نبی را و در دگر دوی که کش**
 مرد و آدمی را که نمده اند و صفت بشریت و حال آنکه در آن نبی نبی اسرائیل را در پستند کاندی نبی در آن
 مانی سید کان و در آنجا که او در بعضی از قصص را در دگر بعضی از نبی اسرائیل و خون را می پستید و نوایند
 و ادب می پستید با که و در کمال کمال که در کمال پستند و کمال نبی کان که از این انجیل کان بر پستید
 کردند فرعون و قوم او موسی و برادر او را پس گشتند بپس آن کتب از طلال که کان نبی و گشتند در فرعون
 وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَتَقْلِبُنَّ بُحْبُوحَتَكُمْ وَتَتَذَكَّرُونَ **و بر موسی که او را در موسی علیه السلام توبه و در آنکه**
 فرعون و قوم او را بکتاب اسرائیل برکت آن را و بپند بکلام شریف و جَعَلْنَا لَكَ آيَةً وَآيَةً
 آيَةً قَائِلًا اِلَىٰ رَبِّكَ اِنَّ قِيَامَ وَمُتَعَبِينَ **و جستم بعد بر موسی علیه السلام و او را را**
 جتی و ادب است و او را بی ساسی که بی باشد و مضامین بر هر دو با هر یکی با نبی یا خیم که از آن سید لال
 جرمه و عدت پسر و آنکه سخن گفت و در دگر با سبکی ساس نبی چنان نبی را بر او جای دادیم
 و برادر او را که بر او رسد و او را در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس با هر دو و ساس
 با غلبه و در دگر موضعی بر او خداوند قرار نبی ستمی که بر او قرار دادیم توان گفت و خداوند آنی ظاهر جاری
 و در دگر است که در کمال که بر این و غلبه و ساس بر آن که در آن است که خداوند تبارک تعالی در قرآن با در دگر

آورده اند که موسی و برادر او را در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس با هر دو و ساس
 بعد از ایمان بود که در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس با هر دو و ساس
 است میل **بِالْحَقِّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ الْعِلِّيَّاتِ وَاقِلُوا الْعِلِّيَّاتِ بِمَا كَانُوا عَلِيمًا** **و بر دگر نبی پستند**
 با نبی علیه السلام و سبکی است با جمیع این علیهم السلام در یک و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 ایشان در زمان خود را طلب بود پس بر دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 رسالت صلی الله علیه و آله و او را نام پنهان خواند زیرا که سید شریف ذوات معلای و جامع است
 جمیع انبیا و کالات را که با هر دو و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 بگو که حلال خورد و عمل صالح که در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 و شایسته و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 داشته حکم عدالت و ستم است که بر آن ستم است در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 عدالت که از حکم شرع بر آن خدا امر است و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 نرم و دعا و شوق قین و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 حکم خلاف آن خدا بخش و عصا سرت کند و اما غلبه و حسیان و در کتاب نهای و ساس
 اخلاق را در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 کشید بر سستی که بر دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس
 و در دگر نبی پستند و از زمین پستند و ساس

بست جواب دهم که اگر مستند کردید این استیفاءست بحال ایشان و توفیق جانشان که جهات دارند
در مثل این امر علی واضح در کشتن و از راه کجی ممکن نیست کسی را که با کینه از علم باشد این امر را انجام دهد و
اخبار کرد و از جواب ایشان پیش از آنکه جواب گویند مستحقون الله قل الله عذركم ان الله
که گویند در جواب تو که زمین را آنچه در وی است مرصداست شرکان که معرفت بود با کمال کبریا
زمین و این زمین را می آید بر هر که بر عقل منصف بگرداند ایشان را با دینی افراشته و فانی فی الله
ایشان است پس چون ترا چنین جواب دهند بگو آیه نسیب کبریه و دینی باید که انگشتی که اولاد را باشد
بر آن زمین تا نیاید از ایجاد و اعدا و ایشان عاجز خواهد بود قل من دبت السموات السبع و ربت
الارض العظم سيقولون لله قل فلا تعقلون بگو دیگر که بکست آفریدگار آسمانها و زمینها
بغلط رفت و کتب غیب که مستیارت و هیات غیب که تیر است و دیگر جواب و جواب ایشان
بروردگار ایشان بزرگ که علم مخلوقات و احوال مکررات بجا محض کشته و دینا که گویند آسمانها
و زمینها و هر شیخ مرصداست و رب برادر است بگو آیه پروردگار تو که رب است پس خدای
او را شرک است ساریه قل من رب ملکوت کل شیء و هو یحیی و یمیت و انما انکم نعقول
بگو بکست که رب است و رب حق قدرت اوست یا دشاهی بر خدای در صبح گوید که حضرت نفوس شما
خوابین و از زمینها و در و لغز و در و کجا و دار و زمین و دار از عذاب خود و هر که خواهد که خدای آن باشد و
نیمه را داده شود و بر او نبی کس شود که کسی را از عذاب او ایمن کند و در دنیا و دار و در دنیا و در دنیا
که بعد از رسیدن که بداند این را سيقولون لله قل فاقبستقون ان الله قد بعث رسولاً من قبلی
که تو کشتی مرصداست که مالک ملکوت و میرنده کان است پس بگو که اگر دین نیست میشود و بگویند
از راه حق بری کردی با وجود ظهور تو و حید و ظاهر و دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را که نشسته
کجا میرود بی مثل آتخافه الخلق و انهم لکاذبون بگو که در دین بر ایشان راستی از توحید و حق تعالی

و نشر و برسی که ایشان در دین گویند و اگر توبه این قول می کنند یا نیست توفیق و در هر کس
بدرستی تالی ما اعتدنا الله من اولاد و ما کان معه من الیه اذ الذی کل الیه ما خلق
و لعلی یعصمهم علی تعصیب سبحان الله عما یصفون و اگر نیست خدای بی هیچ فرزندی نیست
با هیچ خدایی که در الوهیت شریک باشد در خدای با یک که گویند و باشد بر آیه تیر است او را
مخلوقی چند بود آن سخنانم بر خدای آنرا که آفرین باشد و در آن مستقل و مستند بود پس مخلوقات را احاطه
بیک که بدان تیر باشد مخلوقی بر خدای آن مخلوقی آن بگو و در آن برود که میان جمیع مخلوقات علامت
تیر نیست پس ثابت شد که با هیچ خدایی نیست و در آن شریک است و دیگر که با خدایی بودی صلی که
مخلوق خود را در ادراک و ملک این از عکاس و متاخر می طرح راز و در حجب میان ایشان بر آید
چنانچه از اهل عوالم دنیا معلوم است و بر آیه تیر است بعضی از آیه بر بعضی و با تیر و اجماع معلوم
که این تیر در تنازع واقع نیست پس او را شریک نبرد پاک خدای و تالی و تیر را که حضرت می کنند
او را بدان بی اعتماد و فرزند و انما رب العالمین تعصیب با الشهادة و قلنا لی عتای فی کون آن خدای که
بر صرف بصفت و وحدت و انما رب العالمین است پس بزرگتر و بزرگتر از آنکه شریک می گردانند
پس هر شیخ حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از ازال عذاب بشرکان چنین می گوید و در دنیا که فعل
و رب آیتا شریقی ما یوقد و ان بکرمی محمد صلی الله علیه و آله بطریق دعای برود که در این اگر نمایان
و بی شبهه نمایان آنچه در دین داده شد و اندکان از عذاب در دینی و آخرت و رب فلا تعقلونی فی
القول الظالمین ای تو دیگر که در پس و در ادراک و بگویند سبحان الله عنی در عذاب حقین ایشان سازد
این بحسب ضعیف و ضعیف و انقطع و در این ایل است بر آنکه آنچه دانند که حق سبحان الله و انما رب العالمین
که در دین بیک بخواهد که در انزوی بخواند چه حضرت که این دعا کردی و کردی که او را در ملک کائنات

که کردی بر این پسند قال تعالی و جعل لهم على أنفسهم من دین رسالت یا رسول الله و اگر بدین
 فرمود که نسبت به هر مصلحتی که بود و الا سب من و من کفایت می توانستند فاولئک هم الفاسقون پس هر که
 کرد آن که ترازوی می داد و باطل مصلحتی چون بون پس گفتم و این نه رسالت از در کات و رسیدگان
 بر عاتق و من کفایت می توانستند فاولئک الذین حیروا أنفسهم فی جهنم خالدين و هر که یک
 باشد بر این ای که نسبت کند عمل مصلحتی که بود چون شرکان و منافقان پس گفتم اما نه که زبان کرد و نه پند
 خود یعنی هر که نسبت خود را به و صفت بر او نه و پسند او است حصول کمال را بطلب آوردن پس و صفت
 شهادت مصلحتی باشد و این در و فوج جاوید مانده اند فوجهم النار و من جهنم کالمیون
 سیروز و دویست و این را ایشان در آتش و این بود و از شدت آتش رشت رویشان و بعد از
 در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آیت می کند که بر این سازد و در کافران را آتش و فوج پس بر جبهه و لب
 زهرین او بیان می کشد و از شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 چهل نوح بود پس می سجده و تعالی و ما یا ایا را الکه کنایه ای مثل علیکم فکنتم بعد الذین
 آیه بر آیه ای می نویسد آن که در دنیا بر شما خوان می شد پس بود بدان که نسب میکرد به استیغاث
 قالوا ربنا عجلت علینا شیئنا و کننا فوقنا صلاتی که بنای پروردگار غالب شد بر ما بختی
 یعنی غالب شد که مان ما که موجب شد و دست ما بودیم که می گمان از نظر حق و ربنا أخرنا بیما
 فان عجلنا فاما ظالمون ای پروردگار ما هرگز را از آتش و فوج تا مار که حال و فانی کار و کنیم پس اگر از
 که بودیم و کذب پس برستی که به چنان دان به شیم نفس و او فوجی که در میان که بدین باشد قال
 انحرنا اهلنا و لا یحکمون که بدین تعالی فاعرض بشید در و فوج و من که بدین حسن و یا صفت
 من تا بهر و نسیم به خدا سازد تا بری دارم انشدگان فی حق من عینادی یقولون ربنا انشدگان

فاولئک

فاعجلنا و انشدگان و انت خیر الذین ربی می بینی که بود و کردی از بدگان در و منی حق تا بر بل
 جانب و خیر این از در و این که می کشد بر ستادی پروردگار که درین ایم تو پس با هر ما را بخش بر
 و تو برین بجا بدکانی فاعجلنا و من خیر الذین انشدگان و کنتم منکم فاعجلنا و من خیر الذین
 شمار و این را فوج و بری کسی او که کشید و اموس و از در و است که با این استخرا می کرد و فانی که
 و او پیش که دانید و این را یعنی فوج استمال شما بر اینان و او پیش که به شما با و درین دویست
 که در این می کشید به بر کبر و فوج خود و فوج و پس ایشان ای خیر می آید و یا صحت و انکم هم
 الفاسقون و من کفایت می توانستند فاولئک الذین حیروا أنفسهم فی جهنم خالدين و هر که یک
 رسد بکن بر او و درین برای صبر ایشان و از شدت مصلحت با این که بدین تعالی با برشته با و هر که از آن باشد و یک
 لیثا و ما اهل فوجی فی حق فاولئک الذین حیروا أنفسهم فی جهنم خالدين و هر که یک
 کرد و در زمین کافران از دین عجلت و طول می کشند ما همیشه خواهیم بود و دنیا فانی و نسیم شد پس
 طریق قیام از ایشان رسد که چند رسد که رسد شما سال بود و در دنیا زنده و بر و منی و در
 در هر که در کتب که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 آتش را و پیش که در شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 پس پس ای رسد زنه لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 انما خلقناکم عبدا و انکم الی الله الخیون ای بهر شیهه که از خط عجلت که ما او در شما را
 و با و برای فانی که در بدین که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 کفایت کرد و شما هر که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 با این است که با این رسد و در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او

و من کفایت می توانستند فاولئک الذین حیروا أنفسهم فی جهنم خالدين و هر که یک
 رسد بکن بر او و درین برای صبر ایشان و از شدت مصلحت با این که بدین تعالی با برشته با و هر که از آن باشد و یک
 لیثا و ما اهل فوجی فی حق فاولئک الذین حیروا أنفسهم فی جهنم خالدين و هر که یک
 کرد و در زمین کافران از دین عجلت و طول می کشند ما همیشه خواهیم بود و دنیا فانی و نسیم شد پس
 طریق قیام از ایشان رسد که چند رسد که رسد شما سال بود و در دنیا زنده و بر و منی و در
 در هر که در کتب که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 آتش را و پیش که در شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 پس پس ای رسد زنه لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 انما خلقناکم عبدا و انکم الی الله الخیون ای بهر شیهه که از خط عجلت که ما او در شما را
 و با و برای فانی که در بدین که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 کفایت کرد و شما هر که در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او
 با این است که با این رسد و در دوزخ با و بار و در که تا به شدت لب زهرین او تا برسد به پیش در و موضع آورد که صفت بیان چنین او

اشعق کردند و بعضی از مشران بجای بم بدل برانیدند و اگر داند و فی کافضل الله حکیم و رحمة
و انا الله تعالی حکیم و اگر فضل خدای تعالی بوی پشیمان بخشاید او را که خدای تعالی بولش بپشیمان
و حکیم کند و در حد و حکام هرگز نه تا از نصیحت کردی و در بوی را انوار الیم تسلطی و گویند اگر فضل
رحمت خدا بودی تا به حققت شما و پاک می شدید یا اگر فضل فرمودی بجاست زواج و بی از خوش گزیده
نفس قطع شدی و مردم بیکدیگر اهل کزندی یا اگر خدای تعالی بخشیدی رشتا بر قبول بود و یا اگر
بر گردان می شد بر شما را به و فقیق و بی تو بر سر نزل بسیار سینه بعد از این آیتها و بپشت اکتف
عایشه ابی بعضی از اهل قریه چنین آورد و اگر در سال خیم از حرت که خورده و بیعی با بیعی صلی الله علیه و آله
در آن مفرجه را به عادت آن حضرت آن بود که چون به خوشی فرمودی با نام هر که نام می برآمدی خود
مردی درین خسته انعام عایشه برآمد و بعضی مواضع بفرمودی از مروج بیرون آمد و خدیجه ای نیمه ای کرد
و اغلب آن را در کجا و درین زمانی که گفت افشا در آن من خدامان مروج را بی تقصیر بکن آن را که در کج
کردند و عایشه با کرم و منزلت عالی دیده و بهیچا و خفا که در مسلمان بن مصلحت می کرد و حضرت عقیقه عالمی است
علیه و اگر پس از غیب که رسید و او را بیشتر موار که دیگران با او نمی شد و این بی و از بیشتر خوان
نمی که نه لایق حال و بود و بر این راند و چون بگفته رسید این خبر عرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید و عایشه پشیمان شد و بود و از بعضی خبر داشت و اما از آن حضرت عدم الغافل می نیست باز عقیقه
بخانه پراگند و آنجا صورت حال اطلاع یافته عرض روی باز و دنیا و شب در و بگریه و از دست حال
داشت و حضرت سید کایات عیاض الصلوات و کل التیات بجا و اهل عایشه و در دوزخ و از دست
نومنان و در کجا و قوم پیش می فرمود و هر بلایست و کل التیات بجا و اهل عایشه و در دوزخ و از دست
و او را که این دالان دیده و فرمود که ای قاری که کنی که که ده بجای تعالی بگر و او را پیش طلب از عایشه

درین

و مثل گفت که دشمن خیری در شکستند و من بوی که می کشی بخند پس من این سکرم که بر روی عیاض
السلام گفت که بعضی از آنده پشیمان معان در این حال ترویج می دان حضرت صلی الله علیه و آله هر چند
آیت برات نازل شد و علی بن ابراهیم بن محمد اسد علیه در توفیقش آورده که تمام در بیت کرد و در این آیت
در باب اکتف عایشه و در آن آیه خاصه نقل می کند که در شان و رقیبه که در ابراهیم بن حضرت محمد صلی الله علیه و آله
بست نزل شد و حکایت کند به تاریخ را برسم دیدی را بی آنحضرت و نماند و آن بر بود که در این
این که بر کس نشود و ام حضرت ابی خضر که از آن حضرت صلوات الله علیه و آله پس از آن که در این ابراهیم را داشت
رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بر وی بسیار گفت که داند و بکس عایشه است که آنحضرت چرا و پشیمان
که این محزون و اندون بر خود نماند و دیگری گفت و باب ابراهیم که لایق کمال غیاب نبوت آنحضرت عیاض
و لایق عیاض ابراهیم و نام التفتیر صلوات الله علیه و آله را به بعضی آن احوال دستا و چنانچه با بعضی مراد
باشد بعد از غیبت خلاف آن را به برسد و آنچه این امر شیع بوی نیست و او را از الله قاز و لایق کند
خود را به بین انداخت و عورت او را کمال شکست شد که آن مردان در عورت نماند هیچ که در آن
حضرت امیر مومنان و پیشوای اهل ایمان صلوات الله علیه و آله این احوال عرض رسید نام صلی الله علیه و آله
بوی اقامت رسانید و فرمود که همه صد الذی یدعی عن السر اهل البیت بعد از این آیت بکاتب
نازل شد برات و رقیبه و آنچه عایشه و دیگران از او بوی و بوی نیست که در دوزخ چنانچه فی تعالی می باشد
اِنَّ الَّذِیْنَ جَاءُوا بِالْاِفْکِ عَقَبَهُ سَبُّکُمْ لَا تَحْبِبُوهُمْ وَ لَا یَحِبُّوْکُمْ وَ الَّذِیْنَ یَحِبُّوْکُمْ یَحِبُّوْکُمْ وَ الَّذِیْنَ یَحِبُّوْکُمْ یَحِبُّوْکُمْ
مِنْهُمْ مَا اَکْتُبُ مِنْ اَلَّذِیْنَ تَوَلَّوْا مِنْهُمْ کَلَّ عَذَابٌ عَظِیْمٌ پس کسی که انکار آورده
بزرگ در شان عایشه و رقیبه که در وی از شما رقیبه عایشه و ان فرخ نو و رقیبه عایشه بن ابی درین
و چنان است که مسلمانان را در دوزخ است و ابراهیم بن ام المومنین و رقیبه را به عایشه و فرزند فرنی

[illegible][illegible]

استیدان این بابت پرسیدند که شمارای فرماید در باب استیدان و در آن بابت
این بود که پسندیدیم صبا و سکا که بحد و اینها احدا فلان و خا و حتی بوزن کلمه
فان فیل لکم ایضا فان یجواها انکم لکم والله یما فیکون علیکم پس اگر بنا بر این بود
یکی را که دستور می خواهم بگویم آن وقتی که دستور می دهند شما را یکی پیدا شود و شمار را جازت دهد
چه در اول در خانه ای بیرون کسی است که می تواند و اگر که بشمارا بعد از استیدان بازگردید و بی نصیب
همی کنید و برود خانه نشیند که آن حضرت صاحب خانه است آن بزرگوار بگوید که زیارت شما را بپذیرد
بگوشتی که در استیجا و ابرام و نامت و بر آن کلمات خواهد داد و بعد از زوال این آیه بعضی از آنها می کشند
یا رسول الله در دعای و شاطیله بشارت را از حق می خواهند که در خانه و در باب با اقامت بکنند
چون کسی در وقت غیمت از که دستور طلبد این آیه را که که کس عیب که خا و ان فیکون
بیوتا جتر منکون فیکون متاع لکم و الله یما فیکون ما شیدون و ما تکفون میت ربنا
کنایه ای که در آیه بیست و نه در خانه ای غیر سکون در آن رجوع داری و لغت شما را از راه و اگر باین
پناه بگیرد و در وقت و اقامت شما در آن محوطه بنما ند و دعای قالی پیدا کند که انکار را می کشند از استیدان و اگر
می پرسید در وقت و در خانه و در باب و قل المؤمنین یقینوا من انصاریهم و یحفظوا حقهم
ذلک ان کلکم ان الله جلیل یمایقشعون بگو ای محمد صلی الله علیه و آله مردان گردید و اگر که
در پیشند و نه ای خود را از بدین محرم که در خدمت است روایت می کنند حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و آله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که انظر الی حسن المرءه منهم مومن بهم سبها
نخ کردن در حسن زمان نبوت زیرا که از هر مایه ای پس زیرا که تریزین خبری شیطان را در وجود انسان
چشم است چه و اس که در مسکن خود مسکن اند و تا خبری بدیشان می رسد بسته را که آن شوال و غایت

اما چون حاضر است که از دور و نزدیک استیلا و نام می کشند و این عیان گوید که بگویند بپوشند و دید
سر را از محرم و دین و ان الزام می آید و کجا دارد و نهایی خود را از محرم می پوشند و غایت خود را
از سر تا سر تا که در محل بر عام روایت آن پوشیدن چشم و محافظت فرج بگوید و سوزند و زاری
در دنیا و آخرت گویند که نزد نفس من در این بسیار هم زیادت و نزد پیغمبر از برای بعضی است صاحب
که از عرفان می گوید این خاست زیرا که در این است که پوشیدن چشم از برای محرمات چه باز است لغز با عداوت
محرم که بگوید هر می باشد در عداوت از رویا می زند آن بگوید و گمانی است ایشان در حال ضرورت و
پنجه و بیایگی نیز کان در وقت غریزین در و بیایگی زمان در وقت تلخ و پنجه طیب را می تلخ
که در کجاست تلخ شد و واقعا آن در نظر اول بی لذت و در بی لذت و بی لذت و بی لذت و بی لذت
ملا جتو با نایب در برستی که دعای نالی و نامت بگوید که در نظر کمال محرم و استیجا در جرح در
طاعات و نامت و در صامت روایت می کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد خبر
المرکم کنید تا من صامت شوم شما را بهشت چون حدیث کنید راست گوید و چون دهد و دهید و بگوید
و چون با نایب شما و مندر که سینه و در جایی خود را کجا و دارد از محرم و چشمای خود را از محرم می بندد و
دست خود را از محرم کشین دارد و قل المؤمنین یقینوا من انصاریهم و یحفظوا حقهم
و لا یبدین و یختصن الا ما ظهروا بهما و یصرون بحرمین علی جبین و لا یبدین و یختصن
الا ما ظهروا بهما و یصرون بحرمین و انما یحرمون انما یحرمون انما یحرمون
او بی انحراف است و بی انحراف است و بی انحراف است و بی انحراف است و بی انحراف است
الا یبدین و یختصن الا ما ظهروا بهما و یصرون بحرمین و انما یحرمون انما یحرمون
یعلم ما یخفون من زینت و یقینوا ان الله جلیل یمایقشعون لعلکم فیظنون و یحفظوا حقهم

اقری است از سبب چنانچه گذشت زیرا که این رسته خانه با دامنات نمی نهند بجز بعد قیام برین چنانچه
 فرآن مجید بیان نموده است فان من یفسد ولا یمصلح فیم اورد که کسی نیست بن عمر و اگر کسی را که می باشد
 خوردن را حرام دانستی و از هیچ نام نام خواند و طلب همان کردی و چون نمی از سبب گذشتی همان
 رسیدی ای نگار خیزی خوردی یا در بار هیچ از انصار که شست بر نفس خود نهاد و غیره همان طعام خوردی
 و در بیان حال حق کار اجتماع طعام برین کردی این است که کسیت برین کفای که اگر کوزه طعام را با
 جمع شده و با پارکن پس چون در اینجا بنای که مذکور شد باین بنای خود یا ذلی خود یا برت بنای یا سبب
 پس سلام کند برهم و بیان خود و گفتن احد و در خانه ای خود یا ذلی خود و در ساجد بر سر سلام کند بر مولود
 از حضرت ابی حمزه عبدالسلام که اگر در مسجد یافت که کفالی بود بگوید السلام علی من تبعنا و علی من تبعنا
 الفلانیین و بر بر سر سلام باید کرد سلام کردنی ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی بسیار بزرگوار
 پاک که نفس متبع بآن خوش شود و وصف بخت بزرگ نموند زیرا که آن وقت بخت در امان باشد
 و بر طبق حسن و خلق بی ازار و از سر ملاقات این میسر و انداختن و اینست بیک که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و نمود که در کاف و کپی یکی را از امت من بر و سلام کن یا عمرت و از خود و چون در خانه ای بل خدایت
 سلام کن تا بفرماند است بسیار شود و این حدیث در کثر العرفان اورد و بیان کرد و حق سبحانه تعالی باین
 حکایت و شری از روی خلق و عدم ملاقات چنانکه بیان این و نمود و این کینه خدای تبارک تعالی
 برای نماید حکمت خود را باینکه منقول کینه و حق و صواب را در پدید ایما المؤمنین الذین آمنوا
 بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَاتَّبَعُوا مَا تُلْقِی الرَّسُولُ مِنَ الذِّكْرِ فَسَوَاءٌ
 أُنْزِلَتْ إِلَیْهِمْ أَمْ لَمْ تُنْزِلْ بِهِ الْوَحْیَ قَدْ خَلَتْ عَنْ أُولَئِكَ الذِّکْرِ الْأُولَىٰ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدِّینَ
 وَالْآثَانَ لِلْإِسْلَامِ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا لَا یَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيلَ الْمُتَّقِینَ

و رسول را در غیبت دل و چون باشد با رسول می برکای می جمع آرد و بنویسی که شریعت این را جمیع باید بداند چون بخت
 داعی را در جواب و شاد و رات و دستها از غم و شادی آورد که در اذانین و در جواب است که چون رسول صلی
 علیه و آله بر سر و نمودی و مردی را که می پیش آمدی از قضای حق یا بنحیه و منوبی یا پنج و چهاری آنچه
 مردی است یا ناگوار بر آن حضرت آمدی و از و با شاد و دستوری و کشتی گرفت و در دستوری و ادبی و درین
 است که بفرمایند از نزدیک و حق که دستوری علیه از و در شرف اذن از برای فریاد برین است
 دستوری علیه از و آن کن که آمانه که از روی صدق می گوید بعد از و رسول و بعد بنی بنیاید و در صورت
 که در غم و بیک بخت از و دستوری می باشد و در و بیان از دل شد که کافیه است که الفلانیین
 یا ذلی پس چون طلب از و کنند این بوضوح از و برای اصلاح و اقامه یعنی از کفای و پس در
 و در آنکه خواهی از ایشان قدری را وضع دارد و با وجود احوال است طلب از نفس کن برای این از احوال
 به تعظیم امور دنیا بر جسم دین و اگر چه خدا به تعالی از غلبت و کوبیا بفرق از جماعت از آن پس باین بیان
 استغفار کن بدستی خدای تعالی از و است خدای تعالی تغییرات بکار از و است بفرموده بخت از و است
 لَا تَجْعَلُوا الدِّینَ تِجَارَةً لِّتُبَدَّلَ بِهٖ فَتُفْسَدُ سَبِيلُکُمْ لَیْسَ بِالْبَیْعِ وَالتَّجَارَةِ وَلَیْسَ بِالْهَدَنِ وَلَا بِالْهَدَنِ
 تَلْقَی الدِّینَ بِمَا لَوْ عَنْ أَوْفِیٰ اَرْضَیْهِمْ عَذَابُ الْبَیْضِ عَذَابُ الْبَیْضِ عَذَابُ الْبَیْضِ عَذَابُ الْبَیْضِ عَذَابُ الْبَیْضِ
 شما را در میان خود و خواندن معنی از شما بعضی را یعنی قیام کنید خواندن رسول بر خواندن بیک که از غرض
 خواند کردن و در جواب باید خواند و در پیامت و در اول و صبت و لازم و در حجت بفرمان و در کرامت
 و در و ادعای و در و یا برای شما چون دعای بیک که بفرموده و آن بخت بخت و قبول حضرت رب
 الارباب یا در کردن شما و خواندن هر رسول صلی علیه و آله یا بیک که چون منوات بیک که بر نماند که بفرموده
 خواند بیک که از روی تعظیم شد و بنی رسول صلی علیه و آله چه حضرت عزت نشاء و عمل باین علیه السلام

فِي —————
بَارَكَ الَّذِي تَمَلَّكَ الْوَقْنَ عَلَى عِبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرٌ الَّذِي لَهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱۰

و در آن زمان که در قمار است
است و آن قمار که در آن است

3

میرکن اودا برادار با در وقت گفت بول این شتاب کن من نشو و نه با این نام و مردم را
و بر این بفرست در شهر ای ملک خود می کشد که اینی بمان روان کن بجز می یا فک بکل شتاب
علیم تا به زود جا بدی بگوست و دانا و بر سر امن درین بجز در وقت بجز بکل بکل بطلب
جا و ان و سنا و خجعت الحق لبقای فی معلقیم پس که در دزد جا و ان برای کام زوری نشسته
و دهن بود که در بوم از زنده و بکل لئلا یس هل انشد یخفون و کثر شیخی ففون گفت مردم و ان
ای مصر را سید شما را هم نیکان نمی فراماید و جع موبه کلتنا یخفون ان کافر احم القائلین
شاید به ایشان بی روی که جا و ان را بی شتاب بفرست و دانیان بشیم با مردم بی این کام
که به شتاب ایشان طلب کشد که ان ربوسی و هر دو میله با سلام فلما جاء الحق قالوا انزعوا عن لین لنا
بکثر ان کنا نحن القائلین بر آن سکام که آمد جا و ان بفرست و ان را برادار و دانیان
که دانیان بکستند و دهن را کشید و دانیان بفرست و ان را کشید و دانیان بفرست و ان را کشید
قال نعم و انکم ایها المؤمنون گفت دهن را می فرود شد شما را و بدین که باشد شما ان وقت بفرست و ان
شد که ان بی بی اول کسی که برین براید و هر کسی که برین رود شما باشند ایشان برین و دهن بفرست و ان
دور میدان بفرست و دهن بفرست و دهن بفرست و دهن بفرست و دهن بفرست و دهن بفرست و دهن بفرست
با بکسر قال لهم موسی الحق انکم معلقون گفت موسی علیه السلام در این را که بکشید و ان را بکشید
و انرا قالوا اجابوا لهم و عسیبهم و قالوا ایها المؤمنون اننا لنعن القائلین بر بکشد و دانیان
عصای خود را و خوف بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
و عصای بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
عبر کند که موسی بر موسی و دهن قال فی من عساه فاذا اجمی خلقت ما یا خاکن پس بکشد و دانیان بفرست

برادار عصای اولی حال شود که بر این بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
قال فی القوم فاشیدین پس بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
نزد قبیل سمرات از موسی صدق قالوا اننا لنعن القائلین و دانیان بفرست و دانیان بفرست
عالم ان پس توضیح کرد که او یکار موسی و هر دو قتم بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست
خودیت این را بکشد قال انکم له قبل ان اذن لکم ایته لکبیرکم الذی علیکم الحق فکلفون
فکلفون گفت دهن بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
شماست انکه با بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
نوام که دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
و انکم لکبیرکم ایته لکبیرکم الذی علیکم الحق فکلفون گفت دهن بفرست و دانیان بفرست
از بخت دانیان که با من کردید و هر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
الی انکم لکبیرکم ایته لکبیرکم الذی علیکم الحق فکلفون گفت دهن بفرست و دانیان بفرست
می بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
اقال القائلین بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
این بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
حجاب بر بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
این بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست
ایشان زیادت می شد که انک ایشان زد که بکشد و دانیان بفرست و دانیان بفرست و دانیان بفرست

اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّذِنًا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَالطَّيِّفِينَ يَجْعَلُ مِّنْ رَّسُولِي لَمْ يَمِنْ اَصْحَابُ نَجْدٍ
شاه اسم پس برسد از خدای تعالی در کتب بصحت من رسیده من بریدم و قبول غفلت و عا انا انکم علی
میں اجازت اجری الاصلی و فی العالمین و فی علم از خدا رسیده ی کس در هر صبح مردمی که با برادران
بیت نوبت من که بر زبانت کند علم انا انکم من العالمین ایامی امید و ان را علی
خود از زبان من پس بکنید به شربت ایشان در آن زمان و تقدیر و ما خلقکم منکم من انکم
بل انکم فرق مَعَادَات و ای که در یاد از آن آفرین است برای شما و در کار از آن تا که شما را علی
در کتب شما که با وجود آن من به شربت مردان و در یاد از آن که خدایتا الوطی لکم من
الطَّيِّفِينَ کُنتُمْ قَوْمًا و جواب می که از بهستی می بود از دست کس علی از آن که از بهستی می بود
که در مذکران از میان عالم بر خود بر من صافی مردم را از در خود مردان بگوید و قال انی لکم من العالمین
کنت لوط علی السلام یجئ من علی شاه از دشمنان بنایت و شکر من می از قوم که از من آفرین است
که در کتب و ربی یجئ و اخی می یجئ یجئ ای پرور من با در آن مردان و از دست
آنجو کسند خدایتا و اهلک لجمعین الا انهم فی العنایین پس بنایت و ایم او را و اهلش را
مردان را اهل لوط علی السلام من و دختر و امان وی بود و هم را می نیست که بر سر لوط و اهلش
در باقی ماندگان در عذاب اندک و آن زن با لوط بیرون نیا در کتب راضی ام من پس که بگویم
پس شد و فی الاخرین و اعطنا علیهم مطرًا خفاء مطر المذنبین پس ملاک مردم و کذا
و با را ندیم بر ایشان با را کسک و و یا کبریت و شش پس بدست با را هم که در مذکران که
ایمان بنا و در آن ای که در لایه و ما کان الا انهم یؤمنون و انی لکم من العالمین
و درستی که در عذاب اهلش که در آن است به شربت با را مان و بود به شربت ایشان که در آن

بگویند

که بود و در حق تعالی و دو وادی و قول منی بر خدا و درستی که از دست تو است و درستی که
و از دست تو رسیده با کی که من از دست تو رسیده و عذاب کند که کتب افعال الا انکم من العالمین و درستی که
ای که بر آن را و او که پیش بود و بر من بدین و در آن شب شما را و شما را بر روی شما و منی که شب
بر این شب و شب و اهل من شب و در و انا انکم من العالمین و او که در شب
را با را که ای مردم ای بر رسیده از عذاب حضرت اهل که در شرک می کرد و انکم من العالمین فاعلموا
الله و الطَّيِّفِينَ درستی که من شما رسیده و ایم را با کتب صلاح حال شما و هم پس بر پروردگار
و کتب و بر رسیده از خدای تعالی و کتب رسیده من بریدم و از کتب منی و عا انا انکم علی
اجازت اجری الاصلی و فی العالمین و فی علم از خدا رسیده و جی با شش شب برای من که بر رسیده
عالمین انی لکم من العالمین و فی علم از خدا رسیده و جی با شش شب برای من که بر رسیده
و رسیده از مذکران و زبان رسیده که من رسیده و رسیده بر آن است و درستی که لا یخفون
انما انشاء هم و لا یخفون فی الاذن من مقیدین و کم رسیده و در از به از حقوق ایشان غایتی
بگوید و در میان که بر من و عادت و قطع طریق در عالمی که رسیده و در اید و انکم من العالمین فاعلموا
الا انکم من العالمین و عذرسیده از عذبت که بر من که قدرت کامله پیدا کرد و در ششیان را قالوا انما انشاء
میں الشقیقین کسند اهل که بر این نیست که در آنجا و در آن که رسیده کالی منی را انما کاتب را از به عذرت
که رسیده و عذری که در اصل ایشان رسیده با از او که کالی که با را رسیده یعنی منی رسیده و عذرت
و شراب و عا انا انکم من العالمین و فی علم از خدا رسیده و عذرت که رسیده و عذرت
بر شربت پس بر پروردگار فضل مکنی و دعوی رسالت را که ای و درستی که کان رسیده از دست تو
و دعوی خود ما عظیم عظیم انما انشاء ان کتب من انشاء و فی من رسیده و در دست تو

الفضل المبين و ميراث گرفت عيسايان را و او را عليه السلام اهل خلافت گویند مرا و بخت یا علم است و انما
عسای و ذوق جویم که اندک که اگر بدلیل است بر آنکه از بختان میراث گیرند خلافت کنونی همان را بدست گرفته
گویند معاشرا و پس از آنکه لا نزلت و لا نورث چنانچه بخت در مال بی باشد و در دین و نبوت حضرت چنانست
فاخره و از عیسایان پس از آنکه این را در جواب آن بی ستم باید و بعضی میگویند که ملک و سلطنت را از وی میراث گرفت
با آنکه تمام اقسام وی بود و نه بختان دیگر گویند و او را علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک را و جریعت داشتند
خسب و جماعت و قحالی و آنکه کرد و از آسمان رستند و دور و نزدیک با و فرمود که مرا این سید را از او و از او
گویند بعد از تو و از تو میراث ملک شد و او را علیه السلام سه زن از جمیع کرد و از او میراث را صادر کردند
میکنند را و چنانچه از جمیع که در و فرمود که گویند که نزد کبریا چنانکه آمد است و در و برین شایسته است و گاه
گویند باین بخت است و بخت آنکه در دست از او و در دست و گاه آمد و دو قائم و دو مختلف و دو دشمن و دو کلام
گاز است که از آن نشود است و که از او است که عاقبت آن نموده است و او را علیه السلام از باب
عاجز اند عیسایان علیه السلام جزو که اگر اجابت باشد من جواب گیرم و او را علیه السلام در اوست و در
عیسایان گفت اوبه شایسته اوبی اوست و اوبه شایسته آنچه که از دنیا و دین و شایسته اوست یا
روح و از شایسته بدنی از روح اما قایلان بعضی میگویند و متعلقان لیسیل و منار و متعلقان نبوت
جیات و کلامی که از شایسته محض است علم در وقت خشم و کلامی که قیاس در وقت خفت و در وقت
غضب و چون جواب سایل موقوف کنی بمنزل بود که بری سیریل بر فضل و کمال عیسایان علیه السلام تو فرمود
و او را علیه السلام کتاب بود و گویند که در روز وفات فرمود عیسایان علیه السلام بخت نیست گرفتاری و
آنچه شدیم که در میان را که کدام را از طریق و از دست که بری نوع ایشان از آن قسم معانی اوست که گشته
آنچه عیسایان علیه السلام را از دست آن بود که قسم میکنند و آن را که گویند روزی عیسایان علیه السلام بی بود

است

بر شایسته مردم چنانکه صدای میگویند صاحب خود را گفت که میدانم این سیریل چنان که گشته است و
اعلم و من و که میگویند که من از زمین خدای خود را نام خاک بر سر نهاد و خدایا و از من و من و که میگویند که این
عسای و ذوق کنونی شدیدی است از عیسایان علیه السلام ثلث که در شان کبریا میگویند و از برای بران و دنیا
که برای خواب شدن و دین و من میگویند بر سر بختی که غایت آن پانی به میگویند که در جسم خود و در جسم خست
بی که بختی از پیش خست تا در کتب خدای تعالی باید و حتما میگویند پس عیسایان علیه السلام را و از برای
میگویند که هر که از شایسته است که در سلامت نماند و در طری میگویند که در کتب که در طلب و ضروری و دنیا باشد
و از من میگویند پس عیسایان علیه السلام و در ضروری که در شایسته که ای میگویند و از او میگویند که شایسته است
و از در شان میگویند پس عیسایان علیه السلام و در شایسته که در کتب که در شایسته که در شایسته که در شایسته
کن بر شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
الرحمن علی العرش سترى القدر و من زان در شان عیسایان علیه السلام است از آن سبب و من و که در شایسته که در شایسته
و او را در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
منی نیست و او را در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
و از آن سبب که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
سی و پنج هزار سیریل نامند و عیسایان بر آن شایسته و در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
بر آن در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
و عیسایان علیه السلام بر آن شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
و از آن سبب که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
و از آن سبب که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته
و از آن سبب که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته که در شایسته

و نسا و دین حسن و را یکی که از اشراف قوم قرار گرفته و کسی که از سیدین است و آنرا که از
غضب در گذر و شری که او پادشاه است و اگر تا در دلی و خوش خویی با او من که به او بزرگوار است و پس یکی
بر بخت او است که میان غنای و جوی که یکی که در خانه است و در سوخت که در راه می رود و از راه می گذشت
ایشان بر پایا بر داشته و نهاده و به یاد بخت حال حق که در میان علیه السلام لغز نموده و تا در آتش می
زد و لغز می کشند و میدانی که در وقت فرج طوفان و دود و آتش می کشند و دور و نزدیک می کشند
و اگر کسی بگری و بری را بر جانب میدان بدیده و به یک آرد میان و برین و دیوان و مسجد و در وقت
عبود و عوام جدا که نصف بر کشیده و در همان دردی می آید و در پیش می کشند و آنرا که در وقت
است و در آنش به از دایه می فرستند و چون بخت میان علیه السلام بسید که در وقت بار و بار و
الفتاب می آید و تمام کنان و بر این پس که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
پس از راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
فی الحال روی شستن آغاز کرده و در آن آب از دست می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
و در آن راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
خیر و یا اینکه بلایم می کشد و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
از ملک و بخت و علم و عزت از آنچه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
فهمان که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید

ایشان که از اشراف قوم قرار گرفته و کسی که از سیدین است و آنرا که از
غضب در گذر و شری که او پادشاه است و اگر تا در دلی و خوش خویی با او من که به او بزرگوار است و پس یکی
بر بخت او است که میان غنای و جوی که یکی که در خانه است و در سوخت که در راه می رود و از راه می گذشت
ایشان بر پایا بر داشته و نهاده و به یاد بخت حال حق که در میان علیه السلام لغز نموده و تا در آتش می
زد و لغز می کشند و میدانی که در وقت فرج طوفان و دود و آتش می کشند و دور و نزدیک می کشند
و اگر کسی بگری و بری را بر جانب میدان بدیده و به یک آرد میان و برین و دیوان و مسجد و در وقت
عبود و عوام جدا که نصف بر کشیده و در همان دردی می آید و در پیش می کشند و آنرا که در وقت
است و در آنش به از دایه می فرستند و چون بخت میان علیه السلام بسید که در وقت بار و بار و
الفتاب می آید و تمام کنان و بر این پس که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
پس از راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
فی الحال روی شستن آغاز کرده و در آن آب از دست می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
و در آن راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
خیر و یا اینکه بلایم می کشد و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
از ملک و بخت و علم و عزت از آنچه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید
فهمان که در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید و در وقت که در راه می آید

آوردیم بیدان علیه السلام یعنی بر پست او تسلیم شدیم مرا مرخصی یافتی را که بر درگاه عالی است
بعد از اسلام وی علی اختلاف که داند در تاریخ سیدان علیه السلام را و عدم ترویج بعضی گویند و بر آنکه
و در فرزندان در و ولایت و حکومت قوی از آن داشت و بسیار از خود و برای وی برصد بنا کردند
در زمین بر آن که او میان آن نوع بنا کردند است یکی سخن دیگر چون و دیگر عثمان و اوران و ولایت
فرستاد و در هر یک و بیدان وی رفتی و در پیش او مقام کردی با عداوتش و در پیش او
بمن بودی و دیگر که سیدان علیه السلام وی را و در یکی با خستیا که آن تر از آنی بودی و هم چنین است
بیشتر عیبت است و در آنکه در آن اسلام که کسی عیبت نماید بچرخ گفت چون چاره نیست را که
مکات بدست خستیا کردیم او را وی فرستاد و در یکی را که از جرین بود و در آن وی کرد برای وی خستیا
بنا کرد و آن خستیا که علی در آن است درین موجود و قد ارسلنا الی محمد احمدا صالحا لای اخطوا
الله فاذا هم فرقا یخفون و در آنکه در آنکه سیدان علیه السلام را با که
بر پست خداوندی و در آنکه در آنکه سیدان علیه السلام را با که
می خورایان در سوره احواف که در آن وقت حضرت مرگش شد ای سیدان علیه السلام را با که
می کردی از عیبت قال باقره لیس یقولون بالیس قیل لیس فی لیس یقولون و الله تعالی
و یقولون کتب صالح که کی در آن سیدان علیه السلام را با که
که قوم خود را کنند که چون خدایا بجزیم انچه بود که سیدان علیه السلام را با که
و از خداوندی و آنکه در آنکه سیدان علیه السلام را با که
بین معک قال طایر که عیبت الله بن احمدا و قد قتلوه کشفه فلان که سیدان علیه السلام را با که
نمونان که در آنکه سیدان علیه السلام را با که

و الله اعلم

قال طایر که عیبت الله بن احمدا و قد قتلوه کشفه فلان که سیدان علیه السلام را با که
و از خداوندی و آنکه در آنکه سیدان علیه السلام را با که
بین معک قال طایر که عیبت الله بن احمدا و قد قتلوه کشفه فلان که سیدان علیه السلام را با که
نمونان که در آنکه سیدان علیه السلام را با که
و الله اعلم

و الله اعلم

ای پرکین بدستی که این خلقت و خلقی که آفریده اند از خودی شکست ازاد
سپندان که از خودی است پس بدان در هر چه که بر آید بر آن نویسد و اگر از خودی شکست
از خودی است یا آن عمل را که با خداوند و خودی است و دست آن با وجود خداوند و خودی است
سموات و زمین و کانی میان با خداوند و خودی است از ادعای خداوند و خودی است که خداوند
با یکدیگر است و علم او به خداوند و خودی است که خداوند و خودی است که خداوند و خودی است
از حضرت امام خمین علیه السلام که می فرمود این که در این کتاب که از خودی شکست
من است و این که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
عقلی جوین است با و اگر که می از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
انستاقی و ای بالقرین و ای بالقرین و ای بالقرین و ای بالقرین و ای بالقرین و ای بالقرین
ای پرکین بدستی که این خلقت و خلقی که آفریده اند از خودی شکست ازاد
است که در این کتاب که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
که برسد تو از خداوند و خودی است که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
قطع که دست تو از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
کلی غنای حق و بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
از روی نواضع و مودتین برای بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
نظا دل نماید و از آنکه در این کتاب که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
حق سبحانه و تعالی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست

مقتدیک از انکه از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
دست علامت نخت و بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
اخلاق و طریق و نواضع و مودتین برای بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
زبان و نخت که می بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
چهره و نخت که می بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
برخ اصوات و نخت که می بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
آواز از نخت که می بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
مناجات کنند که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
صوت که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
معانی نوری که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
از جهت همین که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
فرمود که می بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
از مولای صلاب الدین محمد رومی قدس سره که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
اجرای شت و بدستی که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
معلوم شد که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
لکم ما فی الخیرات و ما فی الاذین و استیع علیکم فی کل طایفه من طایفه من الناس و ما فی الخیرات
فی الله غیر علم و لا حدی و لا کتاب و لا یسیر ای مرده که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست
نفع شما آنچه از آسمان است از کتاب و ده که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست که از خودی شکست

تَعَذَّتْ قُلُوبُهُمْ لَمَّا رَأَوْا اللَّهَ عَظِيمًا وَخَافُوا أَنْ يُنَادُوا بِرَحْمَتِهِمْ مِنْ جُنْدٍ مِنْ رَبِّهِمْ
وَإِذْ يَرْجُونَ فِئْتَانًا مِنْهُمْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهمُ الْفِتْنَةُ وَهُمْ لَا يَخْتَفُونَ
فَإِذْ يَنْفَعُ مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَانُوا مُشْرِكِينَ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ
وَإِذْ يَنْفَعُ مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَانُوا مُشْرِكِينَ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم
وَإِذْ يَرْجُونَ فِئْتَانًا مِنْهُمْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهمُ الْفِتْنَةُ وَهُمْ لَا يَخْتَفُونَ
فَإِذْ يَنْفَعُ مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَانُوا مُشْرِكِينَ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ
وَإِذْ يَنْفَعُ مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَانُوا مُشْرِكِينَ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ
وَإِذْ يَقُولُ الْمُبَشِّرُ الْمُبَشِّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّا نَحْمِلُ صَرَارَ الْكَلْبِ الْكَلْبِ الْأَعْمَى عَلَى مَنْزِلِكُمْ فَتَمْنُوا بَرَاءَ الْغَائِبَةِ أَوْ يَأْتِيَكُمُ الْوَيْلُ مِنْ غَيْرِكُمْ فَمَا أَصْبَرْتُمْ

چشم کشید و بگفتن چون خوانی شود پس در آید چون طعام خورد پراکند و بگوید و گفت کشید و کشید و آید
گیرد برای سخن که بر دست می که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
سید ادراس که میگوید پس در وید و حق جبار و حقانی شرم نگیرد و در کتب است و چون در آید از کتب
دستی از آینه که که بر آن نفع گیرد پس بخوابد از آن بن آید بر و آن حال از برای خواب بگذرد است
و پاک دارند مردمانی شمار و در طایفه ایشان را از خواهر شیطانی و اوجسب نماند و در سبب نزول آیت
روایات دیگر است و نشاید در سده شمارا که بخواند و دستها را کشید و پراکند و بگوید
که در حق سینه بر حصین در حجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشی و دستها را در کفرت و در روز
که در استوری نماند گفت با رسول الله من هرگز دستها را در کفرت و دستها را در کفرت و دستها را در کفرت
در پسوی نشسته و در کفرت نشسته گفت اگر خدای از برای تو یک و تری پادرم گفت در کفرت و در کفرت
زبان را در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت
زبان را در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت و در کفرت
بشسته از پس وفات او بعد از آنکه وفات داده باشد چه از و از او در آن زمان و در کفرت و در کفرت
پس بخوابد ایشان را هرگز بر دست می که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
اگر کفرت لازم است و زیادت او بعد از وفات او و کفرت و کفرت و کفرت و کفرت و کفرت و کفرت و کفرت و کفرت
چه کفرت خلاف عقلی و در کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت
طریق عبادت کفرت و در کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت
وفات کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت
شهادت انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار و انحصار

در کتب

زبان بگوید یا پنهان و در اول زبان میاید پس بر دست می که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
و انواران شمارا هر چه در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
طریق عبادت کفرت و در کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت کفرت
ناید چون وفات کند که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
از او در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
تا زمان برود نشین شد و برود و در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
که در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
لا اِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَسْفَلَ مِنْهَا وَلَا يَحِيطُ بِشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
و در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
و در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
این در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
پس خواب و در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
چیزی از افعال احوال شمارا و در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
بکلام است که بر کتب حضرت پیر را
آنها را در کتب مشاهده طعام و دستها را بکلام است که بر کتب حضرت پیر را

یونیکدان حبیب بعضی را گفتند اهل کتب کیم شمار بر روی که فرموده بشمارا بر روی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
که میگوید چون بار آورده شود یعنی شوق سازد و اجزای شمار را بر روی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
مربوطی که شمار در پیش او قرار میدهند و یعنی نزد خدا میباشند کفایت با یکدیگر کنند که مردی چنین خبر میدهد
انقرض علی الله کذا با ائمه جنة بل الذین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب والقتل لا یغنی
آیاتی که در بر خدا می آید و در حق خدا یا در حق خود است که میگوید چیزی که نمیداند چنین است که میگوید یا که
نمی گوید یا فریاد در عذاب و در آن جهان در کرامی در انوار دین جهان وصف ضلال و در جواب
مجاوبت انقض علی الی ما بین یدینهم من اختلافهم من الشک والادیان نشأ عنین
انقض علیهم کما بین الشک والادیان لا یغنی عنین انقض علیهم انقض علیهم انقض علیهم
در پیش ایشان است و آنچه در پیش ایشان است از آسمان زمین و بر آب و در قدرت دین
آنکه که قادر بر خلق آن قادر بر بود بر آب و در قدرت دین آنکه که قادر بر خلق آن قادر بر بود بر آب و در قدرت دین
میباشد ایشان است اگر خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
با و و کیم برایشان نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
تا من است در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
در دلائل قدرت و جلالت و استقامت و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید
که لقد یداننا عملنا بقیات و قد رقی الشری و انما فی اصل الایمان یحاکمون بعضی
و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
خلق با رحمت با و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
مجاوبی نسبت در عین الحقی آورده که در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید

بسم الله و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
کشته خود را از آن بر این میگویند و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
آوردن خود را با او و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
بمان که آید در وقت موی کلام را هر یک از تسبیح می شنودند یا بخوانند یا در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید
که در هر کار که خواهد و این نیز از تسبیح است که در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید
در کارها و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
در بر روی صفت کشیده و بالان لا ویراها و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
روزی نشسته بر باریت و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
بست الدل پس و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
رویا که در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
کردی حسنه و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
اکنون وضع آن صفت است و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
عالمی بود که در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید
بکمال ساینه و در آن ف و نظار از آسمان بهشت که در ایشان را بر آید و در آن ف و نظار آن هر دو آید خوانند که در آن ف و نظار آن هر دو آید

کتب فی خلق با آنکه ما نمیکردیم پس ایشان چرت و خشک اندوختند از آن کتاب زینب است بگوید
و عده نمی مانند سرکان بعضی از ایشان که رومانی می فرستد بعضی دیگر که از اول و تا بهشت شفاعت
تبتان مکر از وی فریب و مکر آن الله بحک بالحق و آت الارض ان تن ذلک و لیکن زالتا
ان اسکتنا من احد من بعد و ایضا کان حکما عفو را برستی درستی که نه ای نه ای که اول
آسمان و زمین را برای آنکه زایل نموده از عالم خود بگوید یا وصال قیامت است از آن که آورده
که چون بود و نصاری عیسای و عیسای السلام را بر زمین می فرستد و قیامت است که در آسمان و زمین
نزدیک است رسید که شمشیر شود و قیامت است که در آسمان و زمین است که در آسمان و زمین
بنی نضای خود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
قیامت است ربوب که بقوت ربود و نصاری عیسای که در زمین قول و بگوید
و قیامت است ربوب که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
رسل خود که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
نصاری که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
و ایضا کان حکما عفو را برستی درستی که نه ای نه ای که اول
آسمان و زمین را برای آنکه زایل نموده از عالم خود بگوید یا وصال قیامت است از آن که آورده
که چون بود و نصاری عیسای و عیسای السلام را بر زمین می فرستد و قیامت است که در آسمان و زمین
نزدیک است رسید که شمشیر شود و قیامت است که در آسمان و زمین است که در آسمان و زمین
بنی نضای خود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
قیامت است ربوب که بقوت ربود و نصاری عیسای که در زمین قول و بگوید
و قیامت است ربوب که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
رسل خود که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
نصاری که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود

از آن که از زمین و از آنکه در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
بنی نضای خود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
قیامت است ربوب که بقوت ربود و نصاری عیسای که در زمین قول و بگوید
و قیامت است ربوب که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
رسل خود که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
نصاری که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
و ایضا کان حکما عفو را برستی درستی که نه ای نه ای که اول
آسمان و زمین را برای آنکه زایل نموده از عالم خود بگوید یا وصال قیامت است از آن که آورده
که چون بود و نصاری عیسای و عیسای السلام را بر زمین می فرستد و قیامت است که در آسمان و زمین
نزدیک است رسید که شمشیر شود و قیامت است که در آسمان و زمین است که در آسمان و زمین
بنی نضای خود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
قیامت است ربوب که بقوت ربود و نصاری عیسای که در زمین قول و بگوید
و قیامت است ربوب که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
رسل خود که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود
نصاری که در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود و در دگر زایل شود

عبدالرزاق غفرلہ

الأكبر

بسم الله الرحمن الرحيم

تَقْرَأُ فِي الْكِتَابِ بِحُكْمٍ ذِكْرًا وَنَسْيًا أَنْ يَلْعَنَ السَّالِفِينَ لَكُمْ وَعِلْمٌ شَرَّاهُ لَكُمْ وَتَعْلَمُونَ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا إِلَى الْكُفْرِ وَالنَّارِ فَمَا تَعْلَمُونَ
فَإِنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ

مِنْ دَوَائِرِ

تاست که بیک طبع حق واقع است و آنکه خدای تعالی مصلحت و مصلحت را در این دنیا و آخرت
تواند که بیک طبع و اگر کم کند و من که این طبع نشود و بگوید در حقش حرکت آمد و بگوید این
برخیزد تا عاقل در حقش قوم خال بود و بگوید حقش و قال الذی آمن یا قوم
اینها اخاف علیکم مثل قوم الاغراب و گفت ای کسانی که ایمان آورده بود ای کسانی که بر من
از شما بجهت کذب و سب و قتل و مثل در آن شکرتا که بیک طبع که در آن در آن است اگر
تفصیل کند مثل و این قوم هیچ و عاقل و الذین آمن بعدیم و ما الله بظن
للعباد و خدا خال کرد و چون علیه السلام و طوفان ملک شده و در آن عاقل که با هر سرستاسی شده و در
که بیک طبع جز علیه السلام و در آن عاقل که در آن پس این بود و چون قوم علیه السلام که شکر می بین
زیر و برکت و چون قوم علیه السلام که در آن عاقل که شده و در آن عاقل که در آن عاقل که
خود یعنی این را بچنین و خدا بیک طبع پس تمام طبع که خدا بیک طبع که در آن عاقل که در آن عاقل که
بطلان طبع بعد از آن نیست که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
که بر نه کان طبع روانه و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
علیکم بقرآن و فی حق کون مدبرین مالکم من الله من حاجیم و من فی الله طلاله
من حجاب ای که در بر منی که بر منی که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
به سخته و بیک طبع که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
در حق موت که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
کاینکه که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
روزی که بر آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که

هیچ کجا و در آن که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
خداوند که بر آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
خداوند که بر آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
میراث و ثواب و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
که بر آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
و غیر آن از حکم صریح و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
و بگوید که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
یعنی این است که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
یعنی این است که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
بر من بن و از این بر من بن و از این بر من بن و از این بر من بن و از این بر من بن و از این بر من بن و از این بر من بن
این بود و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
بود و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
بقرآن و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
از ترس که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
حق و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
کاینکه که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که
بقرآن و در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که در آن عاقل که

[illegible]

برین است با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون شدند و در جاده ای الاول سال ششم از هجرت ترویج نمایند
سخن می گوید که از او ای طریق می رسید بنی اسرائیل و چنان در آمد و ایشان نیز از قاصد و ناس باطنی
و او دست ریز روی یکدیگر و منافع خود داشتند که با یکدیگر اسلام می نمود و گفته اند که در آن وقت
از روی کسار نهاده اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از خبر ترویج اسلام از ایشان باخبر بود
صبیح النورین و آن وقت غلبه بود و گفته اند که در آن وقت غلبه بود و در آن وقت
دل بر جرب نهاد و که نیکو اول غلبه داشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از آن خبر
دو یکبار به وحی صراحت فرمود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از آن خبر
و بنی نضیر مبارک خود را می شناسد صاحب کتب الفقهی آنکه از شیخ میندیش و در الفقهی بنی نضیر
آورده که این شیخ زبور مایه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد بلا شک و در نیابش برین
برون می رسد و این خواص را از آنحضرت در هر باب بروی کجی رواست ایشان کرده اند که آنحضرت در آن وقت
و ترکیب است و بی هیچکس از مردمان در اوست کرده اند و بی هیچکس از مردمان در اوست کرده اند
و علی الملک بن شام و محمد بن یحیی و خیر بن ابی العاص و ابی ربابه و ابی انار که چون نزد آنحضرت رسید رسول صلی الله
علیه و آله و سلم خبر فرمود که ای مردمان وقت نمایند و چون قرار گرفتند دست مبارک سوی آسمان برداشتند
فرمود که بخدا یا ای رب و کلام من و صفت دعا آسمان و آنچه آسمان مبارک بر من اعاده و این است و یار
صفت دعا زمین و آنچه زمین را در بر دارد که از زمینم خبر این قید را در آنچه از دست و پاهای مردم
بخواهش این صفت دعا را از سر آنچه از دست و دوزیر دخی که آنجا بود و نزول اطلال فرمود و چه در آن وقت
می فرمود و راست از آن امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت را از مدینه طاری می شد و او که
تقدیر شده بود و از جرب سپاهان چای قند می خورد و در یک می نشست و گفته اند که آنحضرت را

و بعد از آن

و بعد از آن که شونده و بعضی سپردن آمده و ایشان شندتی در بی صفا کن بود و در کجای رفتن است و جرب
می بودی در تمام معا و در آمد و مبارک است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از آن خبر
و راست و او رفتند و کوشش نمودند که از بیرون رفت با کشته و یکدیگر را فریاد می کردند و در آن وقت
فریاد می کردند و بعضی ایشان می نشستند و از کوه زبانی در کوه زبانی می نشستند و از کوه زبانی
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این را راست از آن نبی است که بر سر اند و در آن وقت
بنی نضیر مبارک را از برای من طلب کنید که در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه
مردمی را می بینم که کندی است و رسول و او را دوست دارد و خدا و رسول و او را دوست دارند که از آن خبر
آنجا که توفیق اوست و او را از قیامت است فرستاده آنحضرت را علیه و آله و سلم که از آن خبر
با رسول آمد و در چشم و در دردم آنحضرت و فرمود که بنی نضیر و در آن وقت آنحضرت بنی نضیر را
صلی الله علیه و آله و سلم در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او را دوست دارد و در آن وقت
در آن مبارک است و در چشم و در آنحضرت را علیه و آله و سلم که از آن خبر
علیه و آله و سلم که از آن خبر و او را دوست دارد و در آن وقت آنحضرت بنی نضیر را
آنحضرت و او را دوست دارد که بر او که جرب است و حضرت در پیش است و در آن وقت
بدان ای علی که ایشان در کتاب خود را خدا که ملاک گفته اند ایشان را نام می یابند چون با ایشان ملاقات
که شوم علی بن ابی طالب که ایشان را می بینم و در آن وقت آنحضرت را علیه و آله و سلم که از آن خبر
و او را دوست دارد و در آن وقت آنحضرت بنی نضیر را علیه و آله و سلم که از آن خبر
خبر دهش و در آن وقت آنحضرت بنی نضیر را علیه و آله و سلم که از آن خبر
بنی نضیر مبارک را از برای من طلب کنید که در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه

قبضه را دوست آن خداوندی که بکس گرم باز داشت و مستای کنی دیگر از شما صبح کرده و گویا که در میان
فرمانین و دروادی که بعضی حد بر سپیدان که نظر او شمار و غالب به است برایشان مرا داشت که آن شتاب
و است خدای تعالی بر او که بکشد از دست تو که بکار برای منده آن رسول حق که رسول را که رسول و انکه است به
میدارد و بیکد از برای غلبه من خدای تعالی سپیدان را بر آن فرموده و آنم الذین کفرنا و صدق که
عَنِ السَّيِّدِ الْغَرَّابِ وَالْهَذَى مَعَكُمْ قَاتِلْكُمْ بِحُكْمِ دَلِيلِ الْجَالِ مُؤَيَّنُونَ وَبِشَاءِ مُؤَيَّنَاتٍ كَذِبُ
تَقْلُكُمْ أَنْ تَقُولُوا هُمْ قَصَبٌ كَرِهْتُمْ بَعْدَ أَنْ يَنْفِرَ عَلَيْهِمْ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَنْفِرْ لَكَ
يَعْلَمُ أَنَّ الذِّقْنَ كَرِهْتُمْ عَدَا بَا أَلَيْسَ أَيْ شَاءَ أَنْ كَرِهْتُمْ دُونَ دُونَ شَاءَ الْأَنْفَاطِ لِحُكْمِ
و من که در آن را که بر می خیزد و در میان که بر دانه شود از آن که بر می خیزد و از آن که بر می خیزد
منی خداوندی که که بر می خیزد و از آن که بر می خیزد و از آن که بر می خیزد و از آن که بر می خیزد
و یکبار به شما درین سال از قاتل ایشان باز می آید و به است که در میان که در میان که در میان که در میان
زنان بیایان و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
و من که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
یعنی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
عبادت از اینها که است پس بر سر شما را از جهت که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
زانیان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
هر آنکه دست شمار از ایشان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
و اصل که دانه خدای تعالی بخشش خود که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
باز داشت قتلین بود که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان

و اگر به اندیشه می آن مردمان از کافران و دیگران بودی که بر خدای یکدیگر ایمان نداشتند و از این که در میان
و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
علیه السلام که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
آن وقت بود که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
حق بخدا و تعالی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
تا به این که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
میشود و تا در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
فی غلظهم لِيَجْزِيَ الْجَاهِلِيَّةَ فَاذَلَّ اللَّهُ سَكَنَهُ عَلَى تَحْلِيلِهِ عَلَى الَّذِينَ وَالَّذِينَ كَانَتْ
الْفَقْرَى وَكَانُوا أَتَوْا بِهَا أَهْلًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
یعنی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
و اگر به اندیشه می آن مردمان از کافران و دیگران بودی که بر خدای یکدیگر ایمان نداشتند و از این که در میان
و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
علیه السلام که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
آن وقت بود که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
حق بخدا و تعالی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
تا به این که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
میشود و تا در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
فی غلظهم لِيَجْزِيَ الْجَاهِلِيَّةَ فَاذَلَّ اللَّهُ سَكَنَهُ عَلَى تَحْلِيلِهِ عَلَى الَّذِينَ وَالَّذِينَ كَانَتْ
الْفَقْرَى وَكَانُوا أَتَوْا بِهَا أَهْلًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
یعنی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
و اگر به اندیشه می آن مردمان از کافران و دیگران بودی که بر خدای یکدیگر ایمان نداشتند و از این که در میان
و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
علیه السلام که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
آن وقت بود که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
حق بخدا و تعالی که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
تا به این که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
میشود و تا در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
فی غلظهم لِيَجْزِيَ الْجَاهِلِيَّةَ فَاذَلَّ اللَّهُ سَكَنَهُ عَلَى تَحْلِيلِهِ عَلَى الَّذِينَ وَالَّذِينَ كَانَتْ
الْفَقْرَى وَكَانُوا أَتَوْا بِهَا أَهْلًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

بجست که بیست آری با کمال تقوی است و مستند نماند و از برادران کلا از ایشان در شش احوال
و اولی دان چه بر کبریا و حضرت و بعضی او بان که نزار در راست دست نهایی اعلی بر سر پا و اما بعد از
برج از بعد از بعضی از بعضی بخت سپاه که بر کبریا و اولی از راست نشد و طواف خانه کعبه کردیم
و علی بن ابی طالب را در روزی که از کعبه آمد و الله تعالی را در کعبه را با الحی لتذبحک المسجید للک ایدان
شاء الله آمین محققین از کعبه و متعینین لا خفاء فی حکم ما لک فعلنا محققین و درین
و لک فحقا قریبا بر این راست کرد و حق است می باشد و علی برای رسول خود آن خواب را که درین بر سر است
مکملی درینال تا خیر شد و درین بر این راست کرد و درین راست می باشد و علی را که درین راست است
قول بر سر است علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
ترا شد کان مرای خود از کعبه کان مرای را از مرئی یعنی بر سر است و بعضی می بیند و درین راست کرد و درین راست کرد
آنچه شاید انداخت و خیر فرمود پس ساخت برای شایسته و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
نفاشی زد کعبه خیر است و اول نماند از نماند و خیر سر و حال نه و با نسیج شادمان و کان و علی بن ابی طالب
از رسول الله تعالی و درین الحی علی بن ابی طالب و کان و الله تعالی محمد رسول الله
و الذین معک اشکوا علی الکفار و دعاء بهم تر بهم لکننا سجدنا بنبوت فضل الله
و درین زمانه بنیام فی و جویهم من انرا الشجره اوست آن خداوندی که نرسد و رسول خود را که در
مسئله علی بن ابی طالب را در روزی که نام بیان حکام درین دست که اسلام است تا غالب کرد و از آن برین کبریا
و بنیامی تا کون فی شد حکام آنرا مسجود نشد و اگر باطل بود بر اندازد علی بن ابی طالب را که درین راست کرد
خود حضرت صاحب انان صلاته ملک الزمره خواند که می باشد الا که مکتوب و تهوری شود و فاش
فات عالم را بخشید بر اندازد و علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد

و علی بن ابی طالب

با در کعبه کن پس است فدای خدای تعالی که او بر بخت تو اگر بکسل که در کعبه خیر صید آمد بر سر غم خورد که
میگویم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر سر است و اما که با وی از نماند سخت و علی بن ابی طالب را که درین راست کرد
و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
کعبه را بنویس که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
اما الحی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
شدت آن حضرت صلاته علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
و عبادات می باشد که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
بنیامی است بر این بنیامی که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
بسجود و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
و نسیج شادمان و کان و علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
از و جوی خیر است و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
می نمود من کمال الصلوات علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
بر روی بنیامی این فاش است و لکننا سجدنا فی التوریه و مسلم فی الانجیل که برین فاش شد
فانرا فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد فاش شد
و علی بن ابی طالب را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
برین صفت درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد
و بعضی را که درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد و درین راست کرد

پایستد و چون خور و در کجای که بچشم انبی گشت و آن چنان شد از جعفر و شرفی القاسم
که گفتند اعدان خیل شیعری کجاست کان عذابی و کدر بکن آن و مردمان را که میارایان
شد و دست خور و بکن شد از پنج و برین شد و این خود عذاب دنیا بود و پس چون باشد عذاب دنیا را
در آخرت زود میدی که ایسا را به آن هم کرده ایم و گفتند قیرنا القرآن للذکر فصل من مذکر و برستی که ما
آسان کنیم قرائت را که بران باب رسیده ایم برای پذیرفتن و برای غلبه بر دین بسیار آسان است و
که اگر کتاب من را هیچ که اهل هر از آسان است و آسانتر خواهد بود و استحقاق عذاب کثیر پس هیچ
کبر و دنیا و کثرت و شغل و از روی تفریط است که گفتند عذابی بالذکر و عذابی کثیر مینما
و اجد انتیبه انما اذنی من عذابی من کتب کرده و در هر دو صلی علی السلام را به هر که در میان این
ان را آید آید از این باب که هیچ تنوع چشم ندارد و هر که می بیند او را هیچ فصلی نیست به برستی که آن کلام
که نیست کتبیم به ششم و در کلامی جبهونی و گفته اند که هیچ صریح است پس کس که در بر روی اگر نتوانست کتبیم را
باشیم و آن کلام می تواند بود و در این باب نیست تو چه کنیم عذابی الذکر علیه من پشتمنا
بنده و کتب شریایا انما که و ما در حق و در میان ما یعنی از دم عدا و در بار اول یعنی همانص و از او
نه چنان است بجا و در حق کوی است خود پسند و سیرت من و خود را که بر ما تفریط که و چشم نماید و معای نیست
و هیچ نه و عذابی در مود که سقیلک عذابی انما کذب الاشی و نود باشد که ما بنده رسد و اگر عذاب
خود و آید یا در قیامت معلوم کند که گشت و در حق کوی یا سیرت جوی چون بود و تفریط که در صلی را
و غیر و پسند که و در اسکند و در او انما صلی الذکر علیه من عذابی فانهم هم و اهل کفر و
نیمیم ان اللاء و قیامت پنجم کتب شریب بخصر برستی که هر که بر آن در حق بودیم را بی عذاب باشد
که در حق و ما به کتب عذاب است و این چه بود و صلی را علیه السلام که هر که بیایان باشد و برین که باقی

و در

چو کسند و کتب پی در برابر از دم و انگاه که در آن ایسا را آب و آب جانش کرد و پشتمنا و پشتمنا
روزی آب را ایان و اقامه این در روزی خاص کان ما به برستی که آن آب جانش را و پشتمنا
بر صاحب او در وقت خود و با جعفر و در او و فناد و اصابعهم قتلای قتلای کتب کان عذابی و
پس که از دم خود میور و در آن که در این حالت بود برای عذابی و برین کتب شریب خود را و برستی که از او
در کتب نیست پس بی تا و در حق کتب عذابی و در آن که پشتمنا و صلی و پشتمنا که در حق صلی
ایم و هم خود صلی و صلی را و صلی خود و در حق و او و پشتمنا که از دم خود را و در حق و این حالت
که در هر دو در آن ما که کتب که در حق و در آن آب و کتب اول صلی رسیده و در هر کوی که کتب ایان و
به ششم و در حق و در آن که کتب که در حق و در آن آب و کتب اول صلی رسیده و در هر کوی که کتب ایان و
و میان در دم قسم ما ششم و کتب که در حق و در آن آب و کتب اول صلی رسیده و در هر کوی که کتب ایان و
و عذاب از دم عذاب و در حق و در آن کتب که در حق و در آن آب و کتب اول صلی رسیده و در هر کوی که کتب ایان و
عذابی است و انما از صلی علیه من صلی و اجد انتیبه انما اذنی من عذابی من کتب کرده و در هر دو صلی علی السلام را به هر که در میان این
ان را آید آید از این باب که هیچ تنوع چشم ندارد و هر که می بیند او را هیچ فصلی نیست به برستی که آن کلام
که نیست کتبیم به ششم و در کلامی جبهونی و گفته اند که هیچ صریح است پس کس که در بر روی اگر نتوانست کتبیم را
باشیم و آن کلام می تواند بود و در این باب نیست تو چه کنیم عذابی الذکر علیه من پشتمنا
بنده و کتب شریایا انما که و ما در حق و در میان ما یعنی از دم عدا و در بار اول یعنی همانص و از او
نه چنان است بجا و در حق کوی است خود پسند و سیرت من و خود را که بر ما تفریط که و چشم نماید و معای نیست
و هیچ نه و عذابی در مود که سقیلک عذابی انما کذب الاشی و نود باشد که ما بنده رسد و اگر عذاب
خود و آید یا در قیامت معلوم کند که گشت و در حق کوی یا سیرت جوی چون بود و تفریط که در صلی را
و غیر و پسند که و در اسکند و در او انما صلی الذکر علیه من عذابی فانهم هم و اهل کفر و
نیمیم ان اللاء و قیامت پنجم کتب شریب بخصر برستی که هر که بر آن در حق بودیم را بی عذاب باشد
که در حق و ما به کتب عذاب است و این چه بود و صلی را علیه السلام که هر که بیایان باشد و برین که باقی

و در

انچه كه با آن است بامثال ايشان در نوشته است و نه معانی ايشان كه بريت خلاص است
 و كمال صغيري كه بريت مستطیل و هر فردی در يك افعال افعال كه از اولين كس بر مياورن و در
 نوشته است در آن با داشت خواننده بعيت اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ فِي تَحْتِهَا نَاقُورٌ مَّقْصُودٌ
 فَيُكَلِّمُهُمْ فِيهَا رُسُلٌ كُلٌّ مِّنْ ذُرِّيَةِ اُولٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْاَشْجَارِ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْاَشْجَارِ
 مشتمل بر اوصاف و بريت معنی ريشی و كش و كش است معنی اهل قوی در شش است و دست و دست بريت
 كني كه در عين و طاعت كه اند و ديگر معنیان باشند در تمام پسندين كود و نه نواخته و نه از حضرت ايشان
 عباد الصلوة والسلام شملت كه معنی جاذبه افعال آن كار بعبق و صفت در نود و پيشه دوی كه اهل بيت
 و مصداق اين قول ايشان كه در ايشان كذب را در حاد و در حاد ايشان در حاد ايشان و حق بريت ايشان
 راست كه ايشان و در كبا و ايلي و خود كود و در حاد ايشان در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و كچه چنده دست و بريت و در حاد ايشان در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 ايلي و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 از حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْاَلْفَبَاۡتِ اَنۡ يُّعَرِّفَ نَفْسَهُ ثُمَّ رَدَّ اِلَيْهِ اَوۡلٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ
 كافران را از پس چرخ گرفته و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان

مقدم نموده اسم الرحمن را تا معلوم شود كه چنانچه معنی اوست و افعال مستوره و صا در حاد ايشان و در حاد ايشان
 در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 از حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 بر حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 چنانچه چرخ حضرت و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 با حق كه ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 كه چرخ ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْاَلْفَبَاۡتِ اَنۡ يُّعَرِّفَ نَفْسَهُ ثُمَّ رَدَّ اِلَيْهِ اَوۡلٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ
 كه چرخ ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 فصل و اوقات شناخته می شود و چنانچه كه در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 احوال و چنانچه كه در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 ما جنان را كه كلف با خود ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 ايشان كه احوال ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان
 و ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان و در حاد ايشان

که در کسی بعد از عمل می بود و زنی از جنس باشد تا بعد از آن دیگر کسی را بر او نمی گذارند
و از آن نوری آن بود که صاحبش موضع قسم خود را چنانچه می بیند و مومنی نوری باشد
که مومنان بکلیسند و او را قیامت بر او است رسول الله صلوٰت الله علیهم اجمعین از صلوٰت الله
گذشت و بیست و هشت و استیاس نور مومنان از نور ایشان است چنانکه در سوره بقره آیه ۱۷۷
ذکر یافت و ای برادر که از آن نوری بهره بشنود و طریقی آسانی که در نور نوری نوری نوری نوری
عین الله صلوٰت الله علیهم اجمعین راه رفته اند و کعبه و شکران مرا با برادر کرده و با شما را که در دولت است
که پوسته برود و در برین دل و شکر و جویا باشد و در آن دکان داری نوری بیست و هشت و هشت
رسیده ای در یکست چنانکه احوال قیامت این بین جاده اسلام می رسد ابواب که در کعبه و شکر
بر جلال نور و در کعبه و شکران و شکران را بی روشی که در آن نور مومنان هر که که روی پیش کند و در
روشن می شود و در شکران از این نور می رسد و در شکران نور می رسد و در شکران نور می رسد
الْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ قُلُوبِهِمْ سَتَرْنَا عَنكَ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ
فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ قُلُوبِهِمْ سَتَرْنَا عَنكَ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ
که در این نور از این نور که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران
ما که در شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران
و از دنیا با خود باید آورد و از قیامت اهل بیت رسول الله صلوٰت الله علیهم اجمعین آن نور است که در
منشای چشم آن من می گرد و چنانکه نور در شکران است و پس کند پس روزه و منی و از این نور
بر زمین مومنان و شکران و در این چو با روی شمس می گرد و در این نور که مومنان در آن نور
بالحق حیدر التَّحِيَّةُ وَ الظَّاهِرُ مِنْ جَبَلِ الْعَدَابِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَكُمْ مَعَكُمْ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ

که در این

که در این نور از این نور که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران
ما که در شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران که شکران
و از دنیا با خود باید آورد و از قیامت اهل بیت رسول الله صلوٰت الله علیهم اجمعین آن نور است که در
منشای چشم آن من می گرد و چنانکه نور در شکران است و پس کند پس روزه و منی و از این نور
بر زمین مومنان و شکران و در این چو با روی شمس می گرد و در این نور که مومنان در آن نور
بالحق حیدر التَّحِيَّةُ وَ الظَّاهِرُ مِنْ جَبَلِ الْعَدَابِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَكُمْ مَعَكُمْ قُلُوبًا لَا تَعْلَمُ

نموده و بکند و پشیمان شود و در پیر زمانه است آنگاه که بر او قوی از برای تکلیف است یا در اول راهی
و این است زیرا که هر که در اول است و دوم در یک محبت است چه توکل و عید است چه توکل و عید است
که خدا می خواهد که با کسی باشد و در کشف الاسرار دارد و در اول است به اهل قوی و دوم به اهل
با اول قوی حاصل است و آن چه بر سر کردن خدا عز و جل است و دوم قوی حاصل است و آن چه بر سر کردن خدا عز و جل است
دوم است و لا تلوها کالذین کفروا الله فانیهم انفسهم اولیک بهم الفاسقون و رشید
ای مومنان منته که در دامنش کرده خدا را هیچ کس نیست اما در چون بود و منافی و اهل ترک و منافی
طریق حق پس خدای تعالی و او پیش که با خدا برایشان نفسی است یا از بعضی از این خداوندان که است و حق
بناخته تا برای آن غنیمت خرم کنند و پیش رفته و غریبی که گوشت کنی از خدای تعالی و او پیش که در دامن
تعالی بر تو برایشان و او پیش ساخت یعنی نفس از ایشان و این است که در این است
بدون رنجان از دامن روادری لا یستوی فی اصحاب الفان و اصحاب الجنة اصحاب الجنة
بهم الفاسقون و رشید و گوشت خدای تعالی اصحاب و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
اهل بیت که در کمال نفس که رشید و اهل بیت است حاصل که در دامن رشید و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
عقل است و رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
هر دو قریب است پس او را است که رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
نمی شناسد و او را که رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
یعنی ممکن است او را رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
جلیل که رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و
اگر کسی رشید و در دامن است که بیانی شده است و در حق که نشود و در او را هر چه هستی باشد و

کافران

مکافور و از نعم خدایت از نفس خدای تعالی و از بیت عید می گوید دست یعنی برای بزرگ خدای تعالی که در دامن
بر سببی و در دامن خدای تعالی و در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
و عقل او در دامن خدای تعالی و در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
بجز و بر او را در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
و گوشت آن در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
و انچه را گوشت از دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
عید الفتن و السلام در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
بکلی محفوظات نموده و در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله
عنا يشكركم و است خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
شهره و در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
بهران یا دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
دانه یا دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
آن غیر خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
واجب است که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن خدای تعالی که در دامن
ما فی السماوات لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله

لواته خوار و خجسته
میدل کند و خدای تعالی

[illegible]

ولی زوال پاک از تحت عجب محبت اختلاف غایبی که مثل ندارد و حکم کن که هستی بجای آورده و حق تعالی
بیت فی الیقین رسولانهم سلا علیهم ایانیه و یقینکم و یقینکم الکتاب و الیک و
ان کانی این قبل فی سلاله یقین است کسی که تحت در بیان همسان مراد و مراد است
که اگر ایشان خواندن و یقین مراد و دست از ایشان بی رسالت و از تحت و در باید باشد
انیت انحراف بکرات که در کتب مقدم برین وجه مذکور و در کتب انبیاء فی باب و از بعد و کتاب
شیخا عیال سلام مذکور است که انی انی فی الیقین و یقینکم که برین بر کثرت بود و اما
از مراد این خبر و از آن بود که از مراد مقدم بکتاب علم و کتب است پس برین بیانی بود
که چون از ایشان آیتی خدا را با آنکه انی است مثل ایشان و پاک بسیار از ایشان از دانش که تحت غایب
و رسالت اتفاق می آموزد ایشان از آن و از کتب و برین که در میان کرده و علامه از آن
و پاکان و از کتب است پس از تحت رسول صل الله علیه و آله و آری روشن که ان شرک بود و درین
جانب است که مودی که شش از دهم می رسیدی چه اید است ستم و این بیان شد
چنین است بر هر که ایشان را را ندانند و کتب و اتفاق از مراد و انی ایشان بر و از برای از کتب
انگس که رسول صل الله علیه و آله و آری که از آن است که مراد و انی ایشان بر و از برای از کتب
للقیم و دیگر است و در میان و دیگران از آن که انی در رسیده اند و از آنکه انی از آن است
خداوند مراد و این اند و از حدیث چنین معلوم می شود که اینها جسم اند و کتب از احوال است که هر که
بسلام و آری و در آن که بعد از طاعت انحراف از حدیث است و درین از آن است و خداوند انی از آن است
و اما در کتب برای هر که در آن فصل الله فی سلاله و انی از آن است و انی از آن است
این برین است که کثرت را موبش که این سوبی خود را برین سبب و انی از آن است و انی از آن است

سید بهار که از آنکه کثرت است و خداوند انی از آن است و انی از آن است
مهم و منحصرا به مثل الذین یحیل القرآن شکره لک یحیلها کمثل الذین یحیل انشازا و یحیل
القرآن الذین کذبوا بآیات الله فانه لا یهدی القوم الظالین مثل انکرم که مراد و انی از آن است
پس حکم که با کثرت احکام و برین که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
درین علم و انیت گفت از آنکه انی از آن است که در آن است که در آن است
علمی از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
جستای خدا را که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
انسانی فتنه القرآن ان کتب صا و این کوبی از کتب است که در آن است که در آن است
کتاب سیر و از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
اگر سینه است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
را بی در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و حال آنکه سینه و از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

چه در این ثمرات نعمات
و منافع معانی و مسموم
صنایع الهیه راجع به بخت است

[illegible]

بہشت است ان شاء اللہ تعالیٰ

فِي سَبْعَةِ آيَاتٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهُ ذِكْرٌ لَكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

مسائل جدیدی که باید در خردن ابی رسید
نکته است گفت

اندر

آخر تنی الی اجل قریب فاصدق و امكن من التالیق ثم حسنه فی حق و احب الخلیج
از آنچه روزی وادایم شمارا و اورا ذخیره آفرمت سازید پیش راگو بیا پیکر از شما اسباب مرگش که
افسردگی از بدکاران چو باد برپس ننگیدی یعنی چه شود تا خبر کند موت را از آن نزدیک فاصدق کتم
و زکات و اعیانم و بشتم ازین مردان و شایسته آن قبی که علامات مرگ را می بود که در این سکویه
در خیال زاجان و تو بفرست از عمل فایز دارد و بیشتر زادت سود است بیشتر ازین سیاست
بهر و نهی سجاده و قالی عمل کردن تا این وقت نایز و چه ذکر کن یوحنا الله فضا اذ اجابا اجابا
والله جید بینا فاعلم کن و ضای قالی با پس ننگید بکس از مرگ چون باید و موت و فنا و این چنین
عمر با خرسید خبری را بن بفرانده و کم کند و علی با وایم مرقعه و تو بر نفس میکند از این بصیرت ظاهر
که او فعل کرده و حضرت ابی جعفر علیه السلام که نزدیک سجاده و قالی آید و تو دوست که مصلحت است
بشری و از آن فایز و خبری که خواهد بکند و در شب نشسته و امور را نال بیکد و اندامی بوی قیام ملائکه
آراشت می کنند و آن تقیم و ذخیره زیست و ضای قالی داناست آنچه شکی نیست از خبر و شد
نعت که یکی آمد بخت حضرت امام محمد الباقی صوات الله و سلامه علیه آله و عیسی و اوست و رفت
حضرت امام شمس که او را در روز انصراف و ده بعد از روز دوشنبه در خدمت حضرت امام که من و او را دریم
فرموده و او را خبر کرد و حضرت فرمود که از پیش من که چه درونی پیشی به عمل کردی گفت که نه توانی و شکم که از این
زجر بیکدم از آن بزرگوارم و او را عیادت کردم و غلطی نمودم تا از من را بپوشید حضرت فرمود که
ای جوان سرور و زعفران من بود چون من در جسم رها کردی و سجاده و قالی سی سال که بر سر من رانده و بگردان
راوی که بگردن من کشیده ام که شکم سی سال که تمام شده و در کشتن بی زبانه و کم در صیبت ای من که مرگ سورده
متابعین بخواهد بر می شود از غنائق و حضرت ابی جعفر علیه السلام و السلام ثلث که مرگ این بود و او را خبر کرد

آن کتاب بگوید این طاعتی است که هر کس در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 یعنی در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد و در آخرت هم بکشد و در آخرت هم بکشد
 نقل می نماید در این کتاب که هر کس در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 نوشته است در این کتاب که هر کس در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 بنده و این را بکشد و در آخرت هم بکشد و در آخرت هم بکشد
 بگوید و می داند که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 قالیه فلو فاء ایتیه پس گفت در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 بهی می نماید و این در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 هیتا بیا ایتیه فی الايام القاییه و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 عمل که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد و در آخرت هم بکشد
 و این را بکشد و در آخرت هم بکشد و در آخرت هم بکشد
 افعی غنی مایه هلك غنی سلطانیه و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 علی بن ابراهیم و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 نه است ای کاش که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که حضرت ایزد و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 از بهی می نماید و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 کوچ که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 احوال به فرموده و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد

چه حاصل نیست مرا از این عذاب و شدت کاستن می که بدان مردم در این دنیا بکشد
 بهی می نماید و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 اگر کسی در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 هر که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 و این را بکشد و در آخرت هم بکشد
 خذ فی قلل شکیم صلی مشی سلیله و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 لا یقین باقدا العظیم و لا یقین علی طعنا و لا یقین کبریا و لا یقین در این دنیا بکشد
 و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 کعبه و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 نه چون در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 الهی را در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 و در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد
 که در این دنیا بکشد و در آخرت هم بکشد

بسم الله الرحمن الرحيم
در مناجات الکرار مذکور است که چون خبر خیر خیرم و احب خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بطرف و جواب شش شش عارث بن یحیی بن قیس یزید بن فرزند بر نامه رسیده و بدست حضرت رسول صلی
علیه و آله و سلم شتافت و از نامه خود و آتش زانوی او را بپست فرود آفرست رفت و رفتی که در میان شما
از اصحاب شش شش بر وقت به یحیی بن قیس که امر کردی به راجش و یحیی بن قیس که در وقت و در کنگر مان
روزه رمضان پنج پست است که فرمودی لبس و کسب با یحیی بن قیس که درین و لا یزید بن قیس که در
گرفته و با خود و یحیی بن قیس که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
فصلی مولای ما که از تو بوقوع آمد ما رفتیم از جانب حق سبحانه و تعالی که حضرت در وقت و در کنگر مان است
لا اله الا هو که درین امر ما را فرمود و در این کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
بر نامه رسیده و گفت به راجش که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
ایم بسند که دران درین حالت به امر الهی کسی از بالا برآمد و بر سرش خرد و چنانچه از او پیش برود رفت
و از نامه رسیده و گفت به راجش که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
لَا تَكْفُرِينَ لَكِنَّ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ درخواست کرد و خواست بعد از آن که بگوید برای
کافران و کستبال نمود و دران نیست مر آن خدا را بداند که باز دارد و از حق سبحانه و تعالی هر که که
وقت آن در آید و مر آورده و فرج کند و چون گفت وی تقاضای وقوع آن کرد و در وقت و در کنگر مان است
میگوید خداوند در دنیا میبذاست یعنی غرضی نیست که برای دوستان خود میبذاست که در آن کنگر مان است
نکته بسیار از آنکه الله عز و جل در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است

و آورده و در مقام نیت و کمال و مازده اند پس خبر بیان باز میکرد و تَفَرُّجَ الْفِتْنَةِ يَا لَيْلِي
فِي يَوْمِ كَانَتْ مَقْدَانِ حَمِيمِ الْفَتْنَةِ فَاصْبِرْ صَبْرًا حَسَنًا وَلَا تَمِرْزِدْ وَتَسْتَحْتِمْ وَتَمِرْزِدْ وَتَسْتَحْتِمْ
و تَقِي الْأَنْفُسَ طَائِفَةً بِسُوءِ تَحِيَّتِهَا وَتَقِي الْبُيُوتَ كَمَا تَقِي الْبُيُوتَ كَمَا تَقِي الْبُيُوتَ كَمَا تَقِي الْبُيُوتَ كَمَا تَقِي الْبُيُوتَ
او چنانچه در سال از سالهای بی یحیی که یکی از یحیی و م خواست که سیر کند از یحیی تا آنجا که ملک و پادشاه است ایشان
یک روز میروند و او میرفت ارسال و از رفتن این جبار برضوان آمد و میفرمود که در وقت و در کنگر مان است
که در کنگر مان است که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
باز دارد و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
علیه السلام مثل یکدیگر که حضرت در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
و در چنانچه در سال پیش از آنکه در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
نصف از آنکه در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
بسیار جاد است بنام شکیانی که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
رسید و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
كَانَ الْفِتْنَةُ وَتَكُونُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ الْفِتْنَةُ
زیت یعنی ملک که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
و میگوید که در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است
چون هر یک کمال خود را در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است و در وقت و در کنگر مان است

ظرفی در میان آنکه نسبتاً رنگی این دو امر که آن هر دو نسبت است از صفت و زیاده بود و نسبت
 بعقل نسبت کل است و مزید قول اول هر نسبت از حضرت صادق علیه السلام است که عقل نسبت
 به انصاف است که از عقل اندکی را و باقی و شمرده چون است آن را با روشنی هر دو نسبت است از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام است و السلام بود و گفته اند که ای جعفر از این جهت است که در علم است
 سنگین و شمرده از علم زینل از علم زینل یک و یک و یک است که ای جعفر از این جهت است که در علم است
 تا نیک و با یک باشد نسبت یکی از آنها آخو سر و با یک یکی است که در علم است و با یک یکی است
 که البتة را که برین علم و شمرده است اما که تمام و از آن است که یکی از این است که حضرت ابی عبد الله سلام
 در زینل است و در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 و عقل نسبت غای و چون هر دو عقلی است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 هر دو از برین است و از برین است و از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 از آن است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بر تکالیف است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 و حکام با عقل بود و علم آن بر کافران و عقل بر منافقان یا کافران باشد و از برین است که در علم است
 شین است و از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بی اعتدال و بر مخرج و از کرم حروف و کلمات از طریق مخرج می شود و از برین است که در علم است که در علم است
 علیه السلام است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 می که از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بر آن که از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است

بسم الله الرحمن الرحيم
 بَابُ الْاِتِّفَاقِ فِي الْاَحْكَامِ وَالتَّحْقِيقِ فِي الْاَحْكَامِ وَالتَّحْقِيقِ فِي الْاَحْكَامِ وَالتَّحْقِيقِ فِي الْاَحْكَامِ وَالتَّحْقِيقِ فِي الْاَحْكَامِ
 نقلت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که از او روایت شده است که در علم است که در علم است که در علم است
 ضعیف علیه السلام است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 پرسید و با وی نماز کردی حضرت می سجاده نمازی با وی خطاب است که در علم است که در علم است که در علم است
 زکریا است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 فرض بود میان خدا و پسر خود و از خداوند تعالی می شود که در علم است که در علم است که در علم است
 یا کم که از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 باشد این بر تقدیر است که گفته اند که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 از نصف شب و منیر در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است

برقی در میان آنکه نسبتاً رنگی این دو امر که آن هر دو نسبت است از صفت و زیاده بود و نسبت
 بعقل نسبت کل است و مزید قول اول هر نسبت از حضرت صادق علیه السلام است که عقل نسبت
 به انصاف است که از عقل اندکی را و باقی و شمرده چون است آن را با روشنی هر دو نسبت است از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام است و السلام بود و گفته اند که ای جعفر از این جهت است که در علم است
 سنگین و شمرده از علم زینل از علم زینل یک و یک و یک است که ای جعفر از این جهت است که در علم است
 تا نیک و با یک باشد نسبت یکی از آنها آخو سر و با یک یکی است که در علم است و با یک یکی است
 که البتة را که برین علم و شمرده است اما که تمام و از آن است که یکی از این است که حضرت ابی عبد الله سلام
 در زینل است و در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 و عقل نسبت غای و چون هر دو عقلی است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 هر دو از برین است و از برین است و از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 از آن است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بر تکالیف است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 و حکام با عقل بود و علم آن بر کافران و عقل بر منافقان یا کافران باشد و از برین است که در علم است
 شین است و از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بی اعتدال و بر مخرج و از کرم حروف و کلمات از طریق مخرج می شود و از برین است که در علم است که در علم است
 علیه السلام است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 می که از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است
 بر آن که از برین است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است که در علم است

۱۲

[illegible]

سر کند به آفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بوضع پشت و سوخته چو چو قیام کند چو
 ارکان عزوب کند و در کمال السلال باطلی او نای غریب باشد در لیل البر و سوخته روز چون روشن کند
 زمین را با بزرگدای رنگ تاریکی را با طالع هر دو روشن کرد و از چرخ را بر آن سنجی شود و هر کجا که سنجیده شود
 چون بر پشته کافین را با خورشید را می بیند و او را علی بن ابراهیم فرموده و در کمال سنجیده شود
 مثل میکند کون بر سپیدم از حضرت ابی عبدالمصطوف است که در پیش و روشنی او فرموده و کاشان
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از صحنی که می بیند و تعالی بن وی را روشن کرد و این بر مردم و این بر سپیدم
 و اقیانوس و کاشان است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و کاشان است که می بیند و رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و پیغمبر را دست نهاد و سنجیده و می بیند و از پیش و این سنجیده و از چرخ را که در کمال سنجیده شود
 سنجیده و در زمان است این را سنجیده و در سنجیده و چنانچه غلبت شب فرموده و این بر سپیدم
 از انسان را سنجیده و می بیند و کاشان است و در وقت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیه و آله و کاشان است
 غلبت کفر و جور از روی زمین زایل کرد و از دوزخ و در روشن سازد و سوخته و کاشان است که کاشان
 که در است و زمین و کاشان است و سوخته و نفس آدم علیه السلام و کاشان است که کاشان است و در سنجیده
 پس السلام و او را اعلام نموده و آن غلبت و این را در این سنجیده و او را کاشان است که کاشان است و در سنجیده
 چنانچه قدرت داد و از این سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 خواهد داد و این که در این سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 کذیب ایشان صلوات الله علیه و آله و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 یعنی چون طریق بی باکی و باکی بود و این که کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 او را به نواح و افاضل این سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است

قدر و قدر او را به نصیحت و صلوات و این سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 صلی الله علیه و آله و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 دل را روشن کند و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 ناله الله علیه و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 کذیب که در سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 سال و در سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 اشقی این قاتل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باشد که کاشان است که کاشان است
 فی صلوات الله علیه و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 رنج و در سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 و او را بر این سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 ایشان سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 از غایت آن سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 و حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر کس که سنجیده و کاشان است که کاشان است
 می خرد که کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است
 می خرد و در سنجیده و کاشان است که کاشان است و در سنجیده و او را کاشان است که کاشان است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واقع شد آنکه ویرا که شد این آیه بر خواند که خواننده آن را در وقتی که فستاح کند یا بی اختیار
 چنین بنام پروردگار خود آن خدا را که با وجود جسم چهری را این تسبیح است جمع مخلوقات را بعد
 از آن پسند او نمود و کبر او شرف او و عظمت او را در وی مسجع و در هر اول است بر وجه عبادت نمود
 از قرآن سخن تقدیر و درود که با وجودیم او بیان از قرآن است **إِنَّا نَعْبُدُكَ الْكَرِيمَ الَّذِي عَزَمْتَ**
عَلَيْكَ الْإِنشَاءَ مَا كَدَّ لَكَ عَنَّا و چون دل و جانت معرفت نمی بود و در دست او را که دلالت کرد بر وجود
 و در ملک و قدرت او و درود که بخواند که از برای مبالغه است پروردگار تو بزرگوار است از هر بندگان و کرم
 زیاده از هر کس که بیان به حال کرم اندازی فرموده بر بندگان خود که چون آورده بخت و در عزم و اقامت خود
 بر ایشان آنچه در حق می آید و در حق هر از رسم و فرموده و باطل را و در کسب نیایشان و تپیل می فرمودیم
 آن خدا که با برانید و شن را چشم را علم را با حقید کند و در باران باران آگاهی دهند و چنان آورده که در حال
 آدم علیه السلام را که بت و داد و شدت است که اول کسی که خداوند او را بر سر عالم بود و چنانست که در حق
 آدم علیه السلام را که بتی داشت و او را از ملک جمل برودن آورد و نور علم رسانید بفرست محمد صلی الله علیه و آله
 تعلیم داد و از او که در شریعت آنچه تفصیل او را نموده و حق را بر او هم قرار داد و درود که حضرت سید المرسلین است
 جمع علوم از وی فراگرفت و او را که در اول حق سبحانه و تعالی که در این را خلق کرد پس از آدم علیه السلام بود
 هزار سال ایشان را تعلیم فرمود و چون کعبه است و در آن وقت خلق خود را هیچ و تبیل می کردند و گوشت نمی خورد
 نموده و گفت شبی آدم بر من الماء والطين از حیال خبر میداد که **إِنَّا لَنَافِئُكَ الْيَقِينُ** این را که استغنی
إِنَّا لَنَكُنْكَ از شغی حکم کردی می آید و جمل برانید و درود که در کشتی میکند با کوی بند خود را که این تا شریعت
 بر من تو از هر چه کسی سبب را ملایمی شود و عبادت حق سبحانه و تعالی و درود که در وی که بر می برد و در کثرت
 عبادت محمد و آله و اهل بکار آید و بر اهل درود که او را جمل برانید که اگر به چشم خود اصل آمده و در و سلم

در عبادت هر آینه بر هر کس که در حق او نود و نماند هم خود روزی آنحضرت نماز میکند و او را خبر کرد و شب است
 به کعبه آنحضرت در آن شد و در نماز سب و بزرگوار و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 گفت فرمود پس سب و بزرگوار میان خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه و در حق او نود و نماند
 و در حق او نود و نماند این خبر حضرت رسید و درود که از زمین آمدی بر بودی ملک او را و در حق او نود و نماند
 و این را که گفت که آن آیت اللهی است **إِنَّا لَنَكُنْكَ** این را که گفت که آن آیت اللهی است **إِنَّا لَنَكُنْكَ**
 آیت اللهی است که آن را که بازیدار و بین کامل را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه و در حق او نود و نماند
 می بینی که آن باشد و منی از هر چه را در است یا و منی را به بر بزرگاری او را به توان داشت از
 آن آیت اللهی است که آن را که گفت که آن آیت اللهی است **إِنَّا لَنَكُنْكَ** این را که گفت که آن آیت اللهی است
 از او جمل برانید و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 یعنی خدا بی که گویند که در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 می بیند خدا را که بر کثرت است که آن را که بر می هم و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 که تر از این بند و ای خاتم نبیین که تر از این بند ای مرا ای خلاص در که تر از این بند ای در حق او نود و نماند
 باشد که تر از این بند در و پیش او را که تر از این بند و در و پیش او را که تر از این بند و در و پیش او را که تر از این بند
 گفت که تر از این بند و در و پیش او را که تر از این بند و در و پیش او را که تر از این بند و در و پیش او را که تر از این بند
 آورد و آنکه در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 را می گویند از هر چه آنحضرت در آمده بسیار و او را و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند
 که از بند خاکی و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند و در حق او نود و نماند

و کلام

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نیز میگوید که نیکو این سوره در شان کاروان است و نصف اخیر در باره منافقان آمده و در کمال
تذیب است که روی و هر کار فیهی دینی بودی و در آخرت طلب بودی و کس از مال خود بزی و در دنیا
در پسته مرد و از انفاق باز داشتی پس همان در مقابل و نزدیک آری است الذی نکذت بالذین
نذ لك الذی بدع السیم و لا یحیی علی نعاصر الذی یحیی و آیه دینی تو درستی که اگر نیکو
میکنی روز جزا و به دینی و در دینی او پس پس اگر کسی است که نصف استم و نمیکنی و او را در جزا
او بدین یا در بدین شمری که تو بودی که تو می توانی و نصیبی طلب و او را پس از تو می توانی
منعت او میکند که جزا تمام او در تعین و در غیب میکند او خود را بر او در دین و در دین و در دین
بعد از کس را می شنود و میگوید که از آن منع میکند حق سبحانه و تعالی که او را نه از آن است که از آن منع

[illegible]

آب و در آنجا نهاده است و در آنجا برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
مشت که هر که این سر بر بخواند در اولین باره نوازل خودی سبزه و نوازل آید و در آنجا که برشته
حضرت امیرالمومنین علیه السلام که در نوازل است و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا برشته

بسم الله الرحمن الرحيم
آورد و آنکه که در آنجا برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
چون علی علیه السلام نازل شد و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
آنکه علی علیه السلام نازل شد و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
قرین دین بگوئی که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
پیش روی نشوند و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
ایشان بگوئی که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
من برشته و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
مگر برضای در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
و نخواهم گذاشت و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
این آیه که الیاف منقح شد این بر سر من فرو رود که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
دارد و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام

مردی که در آنجا برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
و آنکه که در آنجا برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
آنکه علی علیه السلام نازل شد و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
قرین دین بگوئی که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
پیش روی نشوند و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
ایشان بگوئی که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
من برشته و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
مگر برضای در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
و نخواهم گذاشت و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
این آیه که الیاف منقح شد این بر سر من فرو رود که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
که در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام
دارد و در آنجا که برشته بانی که زبان کرده باشد در آنجا و حضرت صادق علیه السلام

نجد او را که در کتب در مثل او در وقت است و در حدیث آن که نقل بابا الحاذق درین مجلس فرموده اند
مستحقان بیکویند سبب آنکه قاری آنها را بر سبک داند از ترک و مشاق آنهم غرض از اینست
بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که بقول عامه در سبب نزول خودین که دختران لبب عامه هر دو حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واله و سلم را اجابتی کردند که بوی چند از ایشان مبارک آنحضرت و در خانه چند از مطهری است
آورده و بنام آنحضرت بر کسی هر که در گذشته چاهی بوده در زیر پیکل بنامند و چند روزی سال آنحضرت
بر ایشان شد تا جبرئیل علیه الصلوة والسلام آنحضرت را ازین و آنچه اخبار و نمودن و نقل از آنکه در کتاب
آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و نمودن آن حسن را آورده و باز کرده و در روز و در حق جانشین
مخوفین را و دستاویز کرده است جبرئیل علیه السلام قوت میفرمود بجای کسی که از آن بگوید و تمام
کنند و گشت آنحضرت از آن پریشانی رست و در بعضی آنها سر آورده اند که ازین و در بعضی غیر است
اما من و اما همین صلوات الله و سلامه علیه هم فرموده اند که هر دو چهار روز چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
برایشان خواند هیچ وقت در دست کشد و لهذا این دو مورد را شافین گویند و عقبن آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که من یاقی که مثل آن از خودین فرود نیامده و در میان علی
فرموده اند که قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر ما عبث و من شر ما اوجب و من شر ما
الفتانات فی القفد و من شر ما یسد اذا استخرجنا و من شر ما یجری و من شر ما یجری
و کثره ان علی بن ابی طالب و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری
از زبان و ارماد را از اولاد و علی بن ابی طالب و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری
پناه جویند از غمی سختی که می آید از حق تعالی و ستوری طلبد که نفس خسته و پناه بر حق تعالی

تبعش را و چشمش را و درین مجلس فرموده اند که در حدیث آن که نقل بابا الحاذق درین مجلس فرموده اند
مستحقان بیکویند سبب آنکه قاری آنها را بر سبک داند از ترک و مشاق آنهم غرض از اینست
بسم الله الرحمن الرحيم
آورده اند که بقول عامه در سبب نزول خودین که دختران لبب عامه هر دو حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واله و سلم را اجابتی کردند که بوی چند از ایشان مبارک آنحضرت و در خانه چند از مطهری است
آورده و بنام آنحضرت بر کسی هر که در گذشته چاهی بوده در زیر پیکل بنامند و چند روزی سال آنحضرت
بر ایشان شد تا جبرئیل علیه الصلوة والسلام آنحضرت را ازین و آنچه اخبار و نمودن و نقل از آنکه در کتاب
آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و نمودن آن حسن را آورده و باز کرده و در روز و در حق جانشین
مخوفین را و دستاویز کرده است جبرئیل علیه السلام قوت میفرمود بجای کسی که از آن بگوید و تمام
کنند و گشت آنحضرت از آن پریشانی رست و در بعضی آنها سر آورده اند که ازین و در بعضی غیر است
اما من و اما همین صلوات الله و سلامه علیه هم فرموده اند که هر دو چهار روز چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
برایشان خواند هیچ وقت در دست کشد و لهذا این دو مورد را شافین گویند و عقبن آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که من یاقی که مثل آن از خودین فرود نیامده و در میان علی
فرموده اند که قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر ما عبث و من شر ما اوجب و من شر ما
الفتانات فی القفد و من شر ما یسد اذا استخرجنا و من شر ما یجری و من شر ما یجری
و کثره ان علی بن ابی طالب و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری
از زبان و ارماد را از اولاد و علی بن ابی طالب و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری و من شر ما یجری
پناه جویند از غمی سختی که می آید از حق تعالی و ستوری طلبد که نفس خسته و پناه بر حق تعالی

LIBRARY



چون خود و غریب مالان
گشتند و در غارتها و کسبها

و در بختها و در شبنمها
پیرانان گشتند و در بختها

